

ایلخانی یا حاج ایلخانی: نبرد خانوادگی قدرت در جامعه‌ی بختیاری

دکتر غفار پوربختیار

گروه تاریخ، واحد شوشتر،
دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر-ایران

چکیده

یکی از مهمترین و طولانی‌ترین نوع تفرقه و اختلاف در درون جامعه بختیاری، جدال خانوادگی دو خانواده حکومت‌گر به نام‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی بر سر ثروت و حکومت بختیاری بوده است. خانواده و جناح ایلخانی که پسران و نوادگان حسینی‌قلی خان ایلخانی و جناح حاجی ایلخانی پسران و نوادگان برادر ایلخانی به نام امامقلی خان حاجی ایلخانی می‌باشند. اختلاف میان خوانین این دو خانواده با یکدیگر و نیز اختلاف این دو خانواده با خانواده و جناح رضاقلی خان ایل بیگی برادر سوم ایلخانی و حاجی ایلخانی، در طی یک دوره طولانی و متداوم ادامه یافت. این اختلافات که بر مسائلی چون رسیدن به حکومت ایل بختیاری، تصاحب املاک داخل و خارج از بختیاری، دفاع از مشروطیت و یا استبداد و اختلاف بر سر انتصاب به حکومت‌ها و وزارت‌خانه‌ها پس از فتح تهران بروز نمود و مطلوب نیروهای رقیب و یا مخالف بختیاری‌ها بود باعث تفرقه‌افکنی و تضعیف هرچه بیشتر بختیاری‌ها و در نهایت اضمحلال قدرت آنها توسط رضاشاه و محمدرضا شاه پهلوی گردید.

کلید واژگان: ایلخانی، حاجی ایلخانی، ایل بیگی، خوانین، حکومت بختیاری.

مقدمه

از جمله مهمترین و متداومترین اختلافات درون جامعه‌ی بختیاری، کشمکش‌های خانوادگی بر سر قدرت، ثروت و حکومت ایل بختیاری میان دو خانواده‌ی حاکم ایلخانی و حاجی ایلخانی بوده است که در نوع خود بی‌سابقه می‌باشد. جامعه‌ی بختیاری از بالاترین سطح تیره‌ای خود یعنی دو شاخه‌ی چهارلنگ و هفت‌لنگ تا پائین‌ترین سطوح و اجزاء ایلی یعنی خانواده‌ی اعضای آن، از اختلاف و تفرقه رنج می‌برد. اختلاف ایلخانی - حاجی ایلخانی، کشمکش بر سر قدرت در سطح خانواده و میان برادران و عموزادگان درون خانواده‌ی حاکم بوده است. خانواده‌های حکومت‌گر در بختیاری به علت تعدد ازدواج و تولد فرزندان ذکور بسیار، برخلاف ایلات دیگری همچون قشقایی، از اختلاف و کشمکش دائمی رنج می‌بردند. برادران ناتنی متعدد و حتی گاهی نیز برادران تنی بسیار، بر سر قدرت و رسیدن به جانشینی پدر با همدیگر جدال و رقابت داشتند. به تدریج با بزرگتر شدن فرزندان متعدد این برادران، جنگ قدرت عموزادگان، بیشتر از زمان پدران خود شدت و تداوم یافت. همین امر باعث گردید تا در درون خاندان حکومت‌گر بختیاری از طایفه‌ی زراسوند که حکومت بختیاری را از حسینقلی‌خان تا ظهور رضاشاه در اختیار داشتند، اختلافی شدید و طولانی بوجود آید. این اختلاف که در زمان حیات و حکومت حسینقلی‌خان در دل و ذهن اعضای دو خانواده ایجاد گردید، با قتل وی جنبه عملی یافت، سپس با فتح تهران و رسیدن خوانین بختیاری به وزارت و حکومت با شدت هر چه تمام‌تر ادامه یافت و سرانجام نیز با به قدرت رسیدن رضاشاه، منجر به تضعیف و در نهایت نابودی همیشگی آنها گردید. در این پژوهش با استفاده از منابع و متون تاریخی و به ویژه با بهره‌گیری از اسناد موجود به مطالعه و بررسی عمل و چگونگی اختلاف خاندان حکومت‌گر بختیاری بر سر ثروت و قدرت پرداخته می‌شود.

سه خانواده و اختلافات آنها پس از قتل حسینقلی‌خان ایلخانی

هر سه خاندان و یا سه جناح حکومت‌گر بختیاری که از طایفه‌ی زراسوند، باب دورکی و شاخه‌ی هفت‌لنگ بودند، در حقیقت از سه پسر جعفرقلی‌خان دورکی و فرزندان آنها بوجود آمدند. این سه برادر حسینقلی‌خان، امامقلی‌خان و رضاقلی‌خان نام داشتند. برادر دیگر آنها مصطفی‌قلی‌خان در جوانی درگذشت و پسران وی به نام‌های فرج‌الله‌خان و فتح‌الله‌خان سردار ارشد

نیز در ایل بختیاری به قدرت و شهرت چندانی نرسیدند. پس از اینکه حسینقلی خان در ۱۲۸۴ هـ.ق به فرمان ناصرالدین شاه قاجار به مقام ایلخانی کل بختیاری رسید، برای برادران خود نیز دو منصب حکومتی گرفت. امامقلی خان برادر تنی او به مقام ایل بیگی بختیاری رسید و رضاقلی خان برادر ناتنی و کوچکتر وی نیز حاکم چهارمحال گردید.^۱ پس از قتل حسینقلی خان ایلخانی در رجب ۱۲۹۹ امامقلی خان به مقام ایلخانی و رضاقلی خان به منصب ایل بیگی بختیاری رسیدند.^۲ از این پس در بختیاری برای متمایز نمودن این سه برادر از یکدیگر، ایلخانی مقتول را با لقب ایلخانی، امامقلی خان ایلخانی جدید را چون به حج رفته بود با لقب حاجی ایلخانی و رضاقلی خان- ایل بیگی جدید برای همیشه به لقب ایل بیگی مشهور گردیدند. پسران حسینقلی خان که جناح ایلخانی را تشکیل می دادند عبارت بودند از: اسفندیارخان صمصام السلطنه یا سردار اسعد بعدی (سردار اسعد اول) نجفقلی خان صمصام السلطنه (دوم)، امیرقلی خان، علیقلی خان سردار اسعد (دوم)، خسروخان سردار ظفر، یوسف خان امیر مجاهد و پسران آنها. پسران امامقلی خان که جناح حاجی ایلخانی را تشکیل می دادند عبارت بودند از: محمدحسین خان سپهدار (سردار مفخم بعدی)، حاجی عباسقلی خان، غلامحسین خان شهاب السلطنه یا سردار محتشم بعدی، لطفعلی خان امیر مفخم، نصیرخان سردار جنگ، سلطان محمدخان سردار اشجع، علی اکبرخان سالار اشرف و محمد رضاخان سردار فاتح و پسران آنها. جناح ایل بیگی نیز شامل پسران رضاقلی خان ایل بیگی از جمله ابراهیم- خان ضرغام السلطنه، اماناله خان سردار حشمت، عزیزاله خان، هادی خان و غیره و پسران آنها می گردید. تا زمانی که حسینقلی خان ایلخانی در قید حیات بود، میان برادران روابط حسنه ای وجود داشته و خود و مادرش تفاوتی میان امامقلی خان با رضاقلی خان که در دیگری بود نمی گذاشتند. برادران نیز به وی علاقه و ارادت داشته و فرمایشات او را با جان و دل اطاعت می کردند.^۳ اما به تدریج پس از اینکه پسران سه برادر بزرگ شدند، میان پدران خود کدورت و اختلاف ایجاد کردند.^۴ هم سردار ظفر و هم عکاشه بر این نکته متفق القولند که روابط سه برادر تا قبل از بزرگ شدن پسران شان حسنه بوده اما وقتی پسران آنها به سن بلوغ رسیدند، به علت رقابت ها و چشم هم چشمی های مادرانشان، بین سه برادر رنجش و کدورت به میان آوردند.^۵ در این میان پسر بزرگ امامقلی خان به نام محمدحسین خان سپهدار و پسر بزرگ رضاقلی خان به نام ابراهیم خان ضرغام السلطنه زودتر از بقیه در مقابل قدرت و نفوذ حسینقلی خان ایلخانی قد علم کرده و پرچم مخالفت برافراشتند. زیرا آنها می پنداشتند پس از مرگ ایلخانی پسران وی چون اسفندیارخان به حکومت

بختیاری خواهند رسید.^۶ آنها احترام ایلخانی را چندان رعایت نکرده و پدران خود را برضد او تحریک می‌کردند. دولت قاجار نیز که نسبت به وحدت و همدلی ایلخانی و برادرانش با نظر حسادت و سوءظن می‌نگریست، کوشش می‌کرد تا میانه‌ی آنها را بر هم زده و خود بهره‌بردار.^۷ بدین‌گونه بود که محمدحسین‌خان سپهدار و عموی رضاقلی‌خان احتمالاً بیشتر از سایرین، تحرکات مخفیانه و غیرمستقیمی را بر ضد ایلخانی آغاز کردند. سرانجام حسینی‌خان ایلخانی در رجب ۱۲۹۹ در اصفهان به دستور ناصرالدین‌شاه و توسط ظل‌السلطان به قتل رسید. چرچیل مستشار سفارت انگلیس در این باره می‌نویسد:

می‌گویند رضاقلی‌خان در مرگ ایلخانی دست داشته است.^۸

با قتل ایلخانی و به زندان افکنده شدن دو تن از پسران همراه وی به نام‌های اسفندیارخان و علی‌قلی‌خان توسط ظل‌السلطان، فرمان حکومت بختیاری از جانب این شاهزاده برای برادران ایلخانی صادر گردید.^۹ فرمان ایلخانی‌گری امامقلی‌خان و ایل‌بیگی‌گری رضاقلی‌خان توسط پسرانشان سپهدار و ضرغام‌السلطنه به آنها ابلاغ گردید. از همین هنگام اختلاف میان سه خانواده‌ی حکومت‌گر بختیاری یعنی ایلخانی، حاجی‌ایلخانی و ایل‌بیگی شدت گرفت. پسران ایلخانی فقید بختیاری یا در زندان ظل‌السلطان بودند و یا اینکه در بیرون از زندان به صورت نیمه‌مخفی و یا تبعیدگونه زندگی می‌کردند. اما حاجی‌ایلخانی و ایل‌بیگی با پسران خود زمام امور بختیاری را در دست گرفته و با حمایت مطلق ظل‌السلطان بر ایل بختیاری حکومت می‌کردند. حاکمان جدید و پسرانشان نسبت به پسران ایلخانی با کمال عداوت و ظلم رفتار نمودند. شدت این رفتار ناعادلانه تا آنجایی بود که حاجی‌ایلخانی، برادر اسکندرخان عکاشه مورخ، بنام اصلا‌ن‌خان را مجبور نمود تا دختر ایلخانی را که در زمان حیات پدرش عقد کرده بود، طلاق داده و دختر وی را به زنی بگیرد.^{۱۰} اما وضعیت پس از مدتی تغییر یافت. سرانجام با عزل ظل‌السلطان، پسران ایلخانی با حمایت امین‌السلطان صدراعظم از زندان آزاد گردیدند و علیرغم اکراه و بی‌میلی دو جناح حاجی‌ایلخانی و ایل‌بیگی در حکومت بختیاری سهیم و شریک گردیدند. از این پس سه خانواده یا سه جناح حاکم بر سر ریاست و حکومت در بختیاری جدال و کشمکش بسیاری با هم داشتند. از سال ۱۳۰۵ هـ.ق که اسفندیارخان پسر بزرگ ایلخانی از سیاه‌چال ظل‌السلطان آزاد شد، تا سال ۱۳۱۲ هـ.ق رقابت و کشمکش شدیدی میان سه خانواده حاکم بر سر قدرت در بختیاری وجود داشت. اما از ۱۳۱۲ هـ.ق که جناح ایل‌بیگی از قدرت بختیاری حذف گردید تا ظهور قدرت

رضاشاه، دو خانواده‌ی ایلخانی و حاجی‌ایلخانی با یکدیگر کشمکش داشتند. جناح ایلخانی مورد حمایت امین‌السلطان صدراعظم و دو جناح حاجی‌ایلخانی و به ویژه ایل‌بیگی مورد حمایت ظل‌السلطان قرار داشتند.^{۱۱}

با عزل ظل‌السلطان از بیشترهای حکومت‌های خود غیر از اصفهان و خارج شدن بختیاری از قلمرو تحت اختیار او، اسفندیارخان سرداراسعد در ایل بختیاری به قدرت رسید. از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ هـ. ق گاهی امامقلی‌خان حاجی‌ایلخانی و زمانی رضاقلی‌خان ایل‌بیگی به حکومت می‌رسیدند، اما پسران ایلخانی هم چند سال با حمایت مطلق تهران امین‌السلطان صدراعظم و کمک حاکمان خوزستان و لرستان به صورت ثابت در حکومت بختیاری شرکت داشتند و گاهی حاجی‌ایلخانی و زمانی ایل‌بیگی مجبور می‌شدند حکومتی ائتلافی با آنها تشکیل دهند.^{۱۲} این دوران از ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۲ هـ. ق سه مرحله داشت. در مرحله‌ی اول جناح حاجی‌ایلخانی و ایل‌بیگی در مقابل جناح ایلخانی قرار داشتند. سپس در سال ۱۳۰۷ هـ. ق با آزادی پسران ایلخانی، جناح ایلخانی و ایل‌بیگی بر ضد حاجی‌ایلخانی با یکدیگر متحد شدند و سرانجام دو جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی در سال ۱۳۱۲ هـ. ق مطابق قراردادی متفقاً و برای همیشه جناح ایل‌بیگی را از قدرت و ثروت بختیاری کنار زدند.^{۱۳} طی این دوران سرنوشت‌ساز که رقابت شدیدی به سر قدرت در بختیاری جریان داشت، در یک مورد نیز پسران ایلخانی با رضاقلی‌خان ایل‌بیگی متحد شده و با کمک نظام‌السلطنه والی جدید خوزستان و بختیاری حاجی‌ایلخانی عموی خود را شکست داده و در گرمای شدید تابستان از چهارم‌حال و بختیاری به سوی خوزستان فراری دادند.^{۱۴} با این وجود زمینه‌های قدرت بلامنازع و مطلق جناح ایلخانی به ویژه به علت حمایت شدید دولت تهران از آن فراهم بود. تا جایی که در سال ۱۳۰۹ هـ. ق به پیشنهاد شهاب‌الملک شاهسون حاکم جدید خوزستان که یکی از دوستان خانواده‌ی ایلخانی بود، اسفندیارخان سرداراسعد حاکم مطلق بختیاری گردید و حاکم خوزستان، حاجی‌ایلخانی و ایل‌بیگی را در دزفول دستگیر و در قلعه‌ی سلاسل شوشتر مدتی زندانی نمود.^{۱۵} اما واقعیت این بود که جناح ایلخانی نمی‌توانست با ضدیت با هر دو جناح در بختیاری بطور دائمی قدرت و ریاست مطلق داشته باشد. با درک این موضوع توسط پسران ایلخانی، زمینه برای اتحاد همیشگی دو جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی فراهم آمد. این اتحاد که در حقیقت میان پسران دو برادر تنی در مقابل برادری ناتنی و پسرانش بوجود آمد، نشان می‌دهد که تعدد زوجات خوانین بختیاری و وجود فرزندان ذکور از زنان متعدد، به صورت بالقوه، باعث

کشمکش و اختلاف طرفین می‌گردید. جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی در سال ۱۳۱۲ هـ ق با حمایت امین‌السلطان صدراعظم، قرارداد اتحادی میان خود منعقد کردند که از جانب دولت قاجار نیز تایید گردیده و به رسمیت شناخته شد. این قرارداد دارای چند ماده بود که اولین و مهمترین ماده‌ی آن انتخاب ایلخانی و ایل‌بیگی بختیاری از میان دو خانواده بود. برطبق این ماده به جناح ایل‌بیگی در قدرت و حکومت آینده بختیاری هیچ نقشی داده نشد. این ماده از قرارداد، از ۱۳۱۲ هـ ق تا ۱۳۱۳ هـ ش که رضاشاه مناصب ایلخانی و ایل‌بیگی را در بختیاری ملغی و ایل بختیاری را تحت حکومت فرمانداران دولتی قرارداد، دوام آورد.

بدین‌گونه پسران ایلخانی و حاجی‌ایلخانی عموی ناتنی خود و پسرانش را از قدرت و حکومت بختیاری برای همیشه محروم ساختند. ایل‌بیگی و پسر بزرگش ضرغام‌السلطنه تلاش بسیاری را برای حفظ منافع خود و عملی نشدن قرارداد ایلخانی - حاجی‌ایلخانی انجام دادند و حتی برای رسیدن به اهداف خود به ظل‌السلطان متوسل شدند، اما حمایت‌های همه جانبه این شاهزاده مقتدر نیز نتوانست جناح ایل‌بیگی را بار دیگر در قدرت و حکومت بختیاری سهیم گرداند. مسافرت‌های ایل‌بیگی و پسرش به اصفهان و تهران نیز مشکلی را حل نکرد و آنها در آخرین نبردهای قدرت نیز به علت اتحاد مستحکم جناح‌های ایلخانی و حاجی‌ایلخانی موفق نگردیدند. حتی به نوشته‌ی سردارظفر، اسفندیارخان و نجفقلی‌خان پسران ایلخانی توطئه کردند تا ایل‌بیگی را مسموم کرده و بکشند، اما سم استفاده شده اثر نکرد و ایل‌بیگی جان به سلامت برد.^{۱۶} اوژن بختیاری نواده‌ی ایل‌بیگی علت ضعف و شکست جناح ایل‌بیگی در مقابل آن دو جناح را فاصله خیلی زیاد سنی میان ضرغام‌السلطنه پسر بزرگ ایل‌بیگی و برادران کوچکترش می‌داند که همین امر باعث گردید ضرغام‌السلطنه در مقابل عموزاده‌های خود بدون پشتیبان قرار گیرد. جناح ایل‌بیگی چند سال بعد طی حمایت ضرغام‌السلطنه از مشروطیت، تلاش‌هایی را برای رسیدن به قدرت سابق خود - همگام با جناح ایلخانی - انجام داد اما مجدداً با قرارداد جدید دو جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی در ۱۳۲۷ هـ ق با ناکامی مواجه شد و این بار برای همیشه با قدرت، حکومت و ثروت بختیاری خداحافظی گفت. دو خانواده‌ی دیگر، اجازه ندادند تا پسران ایل‌بیگی از دو امتیاز جاده‌ی کاروان‌رو بختیاری - لینیچ - و نفت داری و مزایا و فواید دفاع از مشروطیت از جمله مناصب وزارتی و حکومتی، هیچ سهمی بدست آورند.^{۱۷} در دومین ماده‌ی قرارداد ۱۳۱۲ هـ ق تصریح شده بود که مسن‌ترین خان دو خانواده به سمت ایلخانی و مسن‌ترین خان خانواده‌ی دیگر

به سمت ایل‌بیگی بختیاری انتخاب شوند.^{۱۸} این ماده از قرارداد نقش سن، و احترام به افراد کهنسال و ریش سفید را در جامعه‌ی بختیاری نشان می‌دهد که در فرهنگ ایلی از جایگاه والایی برخوردار بود. اگر چه یک بار در سال ۱۳۲۴ هـ.ق سردار اسعد و بار دیگر در سال ۱۳۲۵ هـ.ق غلامحسین خان سردار محتشم برخلاف این ماده از قرارداد و تنها به صرف حمایت دولت این مقام را بدست آوردند، اما چون طوایف بختیاری از این انتصابات ناراضی بوده و ایلخان‌های منصوب شده را حمایت نکردند، عمر ایلخانی‌گری آنها مستعجل بود. ماده‌ی دوم این قرارداد تا سال ۱۳۳۰ هـ.ق که نصیرخان سردار جنگ با حمایت دولت انگلیس و توافق خوانین دو جناح به عنوان ایلخانی تام‌الاختیار و مستقل بختیاری منصوب گردید، دوام آورد. ماده‌های دیگر قرارداد ۱۳۱۲ هـ.ق در خصوص تقسیم املاک میزدج میان دو خانواده و برقراری مواجبی از طرف دولت در حق نجفقلی خان صمصام‌السلطنه برای جبران خسارت‌های او بوده است.^{۱۹}

با حذف جناح ایل‌بیگی از قدرت بختیاری، دو جناح ایلخانی خود با مصالحه و بطور مسالمت آمیز حکومت بختیاری را در دست گرفتند. براساس ماده‌ی اول و دوم قرارداد ۱۳۱۲ هـ.ق، اسفندیارخان سردار اسعد پسر بزرگ ایلخانی و مسن‌ترین خان هر دو خانواده از جناح ایلخانی و محمدحسین خان سپهدار پسر بزرگ حاجی ایلخانی به عنوان کهنسال‌ترین عضو خانواده‌ی حاجی ایلخانی به ترتیب مناصب ایلخانی و ایل‌بیگی بختیاری را بدست گرفتند و از آن پس تا سلطنت رضاشاه و لغو ایلخانی‌گری و ایل‌بیگی‌گری هر دو مقام در این دو خانواده باقی ماند. برای مستحکم کردن اتحاد دو خانواده، دختر اسفندیارخان به عقد محمدحسین خان و دختر محمدحسین خان به عقد اسفندیار خان درآمد.^{۲۰} علیرغم پیمان اتحاد میان دو خانواده‌ی ایلخانی و حاجی ایلخانی و پیوندهای ازدواج میان آنها، روابط دو طرف همچنان براساس رقابت، کشمکش و دشمنی، استوار باقی ماند. تا قبل از مشروطیت، مهمترین مسائل مورد اختلاف طرفین، دو مسئله‌ی تعیین ایلخانی و ایل‌بیگی بختیاری و چگونگی تقسیم املاک بود. اما به هنگام مشروطیت و پس از فتح تهران مسائلی چون حمایت از استبداد یا مشروطیت و یا مسئله‌ای چون تقسیم مناصب ملی از قبیل وزارتخانه‌ها یا حکومت ایالات و شهرهای ایران نیز به مسائل مورد اختلاف سابق افزوده گشت. کیفیت و چگونگی روابط بختیاری‌ها با ایالات همجوار به ویژه قشقایی‌ها و اعراب از دیگر موضوعات و مسائل مورد اختلاف دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی بوده است.

اختلاف به سر املاک و اراضی

از جمله مهمترین مسائلی که میان سه خانواده یا سه جناح حکومت‌گر در بختیاری درگیری و اختلاف به وجود می‌آورد، مسئله‌ی تقسیم املاک و اراضی و چگونگی تملک و بهره‌برداری از آنها بود. این معضل یکی از محورهای اساسی اختلاف میان سه خانواده‌ی ایلخانی و حاجی‌ایلخانی و ایل‌بیگی تا سال ۱۳۱۲ هـ.ق و میان دو خانواده‌ی ایلخانی و حاجی‌ایلخانی تا قبل از مشروطیت بود. خوانین بختیاری املاک و اراضی زیادی در تصرف داشتند و ریشه‌ی قدرت آنها به عنوان خان - مالک هم به رهبری سیاسی آنها بر ایل و هم به تملک اراضی وسیع و حاصلخیز بر می‌گشت. داشتن چنین املاک گسترده‌ای موجب گردید که سه خانواده‌ی حاکم، سال‌ها بر سر تقسیم و تصرف آنها با یکدیگر کشمکش داشته باشند. املاک میزدج در چهارمحل که تیول سوار پارکابی بختیاری در تهران بود و املاک رامهرمز در خوزستان مهمترین املاک مورد اختلاف بودند. حسینقلی‌خان ایلخانی در ۱۲۹۴ هـ.ق کلیه املاک خانواده را میان خود و برادرانش تقسیم نمود. املاک میزدج سهم ایلخانی گردید.^{۲۱} اما پس از قتل ایلخانی برادرانش به این بهانه که میزدج تیول سوار بختیاری است و پسران ایلخانی تمام آن را مالک نمی‌باشند، آنها را از میزدج بیرون رانده و آن را تصرف نمودند. ضرغام‌السلطنه به دستور حاج‌ایلخانی با دویست سرباز و چریک پشتکوهی به میزدج حمله برده و سردار ظفر پسر ایلخانی را از آنجا بیرون راند.^{۲۲}

احتمالاً آنها این کار را به این علت کردند که سوار بختیاری پس از قتل ایلخانی از دست پسران او خارج شده و به چنگ ضرغام‌السلطنه پسر ایل‌بیگی افتاده و لذا تیول آن نیز به وی تعلق می‌گرفت. سردارظفر در این باره می‌نویسد:

ناصرالدین‌شاه اتابک را گفت تا حاج‌علی‌قلی‌خان را بفرستد نزد ظل‌السلطان که املاک میزدج را که تیول سوار ما و ملکی بوده، مجزا کند که کاری با حکومت بختیاری نداشته باشد. حاج‌ایلخانی چون از این کار آگاه شد رفت کروند پیش ظل‌السلطان ... پس از گفت و گوهای بسیار و کشمکش‌های بی‌شمار چنین قرار داده می‌شود که میزدج هر چه خریده‌ایم مال خودمان باشد و هر چه نخریده‌ایم ثلاثاً بین حکومت بختیاری و چهارمحل، و گله‌داری هم سه سهم شود میان سه نفر خوانین، حاجی‌ایلخانی بسیار کوشش کرد مگر بتواند میزدج را از دست ما ببرد یا اگر نشد یک سهم هم خودش ببرد، در صورتی که در قسمت نامچه به خط خودش به ایلخانی واگذارده بود...^{۲۳}

رضاخان ایل‌بیگی نیز دست کمی از حاجی‌ایلخانی نداشت. علیرغم تقسیم املاک در زمان ایلخانی و قرار گرفتن میزدج جز سهم او و توافق و تایید برادران، ایل‌بیگی توانست بعد از مرگ

ایلخانی دو دانگ از ده چشمه و یک دانگ و نیم از کران که هر دو روستاهای مجاور فارسان می‌باشند را بدست آورد. اما علی‌قلی خان (سردار اسعد بعدی) نپذیرفت و اعلام نمود که املاک میزدج سهم ماست.^{۲۴} بعدها پس از قرارداد اتحاد پسران ایلخانی و حاجی ایلخانی، میزدج سهم دو پسر ایلخانی یعنی سردار اسعد و سردار ظفر شد و دو دانگ ده چشمه و یک دانگ و نیم کران که تصرفی ایل‌بیگی شده بودند را سال‌ها بعد سردار ظفر از سردار حشمت و دیگر پسران ایل‌بیگی خریداری نمود.^{۲۵}

املاک وسیع و حاصلخیز واقع در رامهرمز خوزستان نیز مورد اختلاف سه جناح بود. این املاک را که خالصه‌ی دولتی بودند دولت در دوره‌ی ناصرالدین شاه، از طریق نظام‌السلطنه به خوانین بختیاری فروخته بود. به دنبال قرارداد ۱۳۱۲ هـ ق دو خانواده‌ی ایلخانی و حاجی ایلخانی، این املاک را نیز بطور مساوی میان خود تقسیم نمودند. لذا ایل‌بیگی و پسرش ضرغام‌السلطنه به تهران رفتند تا شاید با توسل به مقامات دولت قاجار سهمی از این املاک را بدست آورند اما در این راه توفیقی نصیبشان نگردید.^{۲۶} با حذف جناح ایل‌بیگی از قدرت و ثروت بختیاری مطابق قرارداد ۱۳۱۲ هـ ق و رفع ادعاهای ملکی آن جناح، اختلافات ملکی میان دو جناح دیگر باقی ماند که هر از گاهی منجر به ناراحتی و کشمکش می‌گردید. تداوم این اختلافات به ویژه بر سر مسئله‌ی خرید املاک و اراضی جدید باعث گردید تا دو جناح به فکر چاره‌ای برآیند. سرانجام خوانین دو جناح در رجب ۱۳۱۹ برای حل بحران ملکی خود قراردادی در این زمینه منعقد نمودند. در این قرارداد که به امضای پسران ایلخانی و پسران حاجی ایلخانی رسیده است، طرفین متعهد شده‌اند که چنانچه یکی از آنها ملکی و یا روستایی را در داخل و یا خارج بختیاری خریداری نمود، دیگران بایستی این سابقه‌ی تملک او را رعایت نموده و از خریداری هر گونه زمین و یا دهی در آنجا اجتناب بورزند.^{۲۷}

اختلاف بر سر مشروطیت

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف سه جناح ایلخانی، حاجی ایلخانی و ایل‌بیگی که روابط پرفراز و نشیبی را میان آنها رقم زد، مسئله‌ی موضع این خاندان حکومت‌گر در قبال مشروطیت بود. اگرچه شیوه زندگی اجتماعی و سیاسی خوانین بختیاری، هماهنگی و تطابق مطلق با نظام مشروطیت نداشت و روش حکومت و قدرت آنان بیشتر از این که بر اصول آزادی و دموکراسی

استوار باشد بر منش استبداد و حکومت فردی قرار داشت، با این وجود در طی انقلاب مشروطیت به ویژه پس از استبداد صغیر محمدعلی شاه، بعضی خوانین بختیاری به حمایت از مشروطیت و آزادی برخاستند. در آستانه‌ی تغییر سلطنت از مظفردالدین شاه به محمدعلی شاه، بختیاری‌ها به شدت دچار تفرقه و اختلاف بودند و بی‌نظمی حاصله از این تفرقه بر جامعه‌ی بختیاری حکم فرما بود. در معاهده‌ای میان نصیرخان سردار جنگ از جناح حاجی ایلخانی و خسروخان سالارارفع (سردار-ظفر بعدی) به تاریخ ۱۷ رمضان ۱۳۲۵ نصیرخان به سالار ارفع چنین تعهد داد که:

اگر از حالا تا دو ماه بعد از عید توانستیم نظم و قانونی، که موجب اعتبار خانواده است، در بختیاری نگذاریم که نعم‌المراد، هر گاه که خدای نخواستہ کمافی‌السابق بی‌نظمی و عدم تسلط و اقتدار باشد، این بنده در خدمت جناب اجل سالار ارفع در هر نقطه که میل دارند حرکت کنیم و هر ساعتی که جناب معظم‌له از بختیاری خارج شود، این بنده در خدمتشان حرکت نموده، بروم.^{۲۸}

از آغاز سلطنت محمدعلی شاه، سه جناح ایلخانی، حاجی ایلخانی و ایل‌بیگی بختیاری به سر تضاد میان مشروطیت و استبداد به شدت اختلاف نظر داشتند. در جناح حاجی ایلخانی، پسران حاجی ایلخانی به ویژه لطفعلی خان امیر مفخم و نصیرخان سردار جنگ از استبداد حمایت نموده و به هواداری از محمدعلی شاه برخاسته بودند. لطفعلی خان امیر مفخم سال‌ها قبل به تبریز رفته و به محمدعلی میرزای ولیعهد خدمت کرده بود و لذا بین او و ولیعهد دوستی و صمیمیت بوجود آمده بود.^{۲۹} پس از اینکه مظفردالدین شاه درگذشت و محمدعلی میرزا به سلطنت رسید، فرصتی برای امیر مفخم فراهم شد تا از خدمات چند ساله خود به شاه جدید بهره ببرد. او در دربار محمدعلی شاه عزت و احترام زیادی داشت. به نوشته‌ی ملک زاده جایگاه امیر مفخم در نزد محمدعلی شاه به حدی بود که پس از لیاخوف و امیر بهادر قرار داشت.^{۳۰} سردار جنگ برادر تنی امیر مفخم نیز بواسطه برادرش در نزد محمدعلی شاه تقرب داشت. این دو نفر از جناح حاجی ایلخانی تلاش زیادی برای حفظ و استحکام سلطنت محمدعلی شاه نمودند. آنان سواران بسیاری از ایل بختیاری را برای حمایت از محمدعلی شاه به تهران بردند و حتی سردار جنگ با بخشی از این سواران در محاصره‌ی تبریز شرکت نمود.^{۳۱} اما دیگر خوانین جناح حاجی ایلخانی یعنی سه برادر تنی به نام‌های غلامحسین خان سردار محتشم، سلطان محمدخان سردار اشجع و علی اکبر خان سالار اشرف در حمایت از محمدعلی شاه میانه‌رو بوده و مانند برادران خود افراط نمی‌کردند. از آن سو در جناح ایلخانی نیز مشروطیت حامیان و طرفدارانی داشت. علی‌قلی خان سردار اسعد از حامیان برجسته‌ی مشروطیت بود. او که سال‌ها از عمر خود را در اروپا و به ویژه فرانسه مهد آزادی

گذرانده بود و برخلاف دیگر خوانین بختیاری، باسواد و روشنفکر بود، به مبارزه با استبداد محمدعلی شاه و حمایت از مشروطیت برخاست. دیگر برادرانش چون نجفقلی خان صمصام السلطنه و یوسف خان امیرمجاهد نیز به حمایت از مشروطه برخاستند. بنابراین در این دو جناح تضاد شدیدی بر سر مشروطیت برقرار بود. اما با این وجود در هر دو جناح اشخاصی وجود داشتند که معتدل بوده و حلقه‌ی اتصال این دو جناح به یکدیگر محسوب می‌شدند. نکته‌ی جالبی که در اینجا وجود دارد این است که طرفداران مشروطیت در یک سوی خانواده جعفرقلی خان دورکی [جد خوانین حکومت گر بختیاری] و طرفداران استبداد در سوی دیگر این خانواده قرار داشتند آنها با یکدیگر اصطحکاک داشتند، اما خوانین میانه‌رو در هر دو جناح که در میانه‌ی دو جناح قرار داشتند. همانند حلقه‌ی واسطه‌ای از قطع ارتباط دو جناح و دشمنی آنها جلوگیری می‌کردند. این اشخاص در جناح ایلیخانی سردار ظفر و در جناح ایلیخانی سردار محتشم و برادران تنی‌اش بودند. این عده سرانجام به هدف خود که جلوگیری از پاره شدن نقطه‌ی اتصال دو خانواده بود، به موفقیت نایل گردیدند.

غلامحسین خان سردار محتشم فرزند امامقلی خان حاجی ایلیخانی و بی‌بی‌زینب، که دختر نورچشمی حسینقلی خان ایلیخانی به نام زهرا بگم را به ازدواج خود درآورده بود، به همراه برادران تنی‌اش سردار اشجع و سالار اشرف، به رغم جدیت امیرمفخم و سردار جنگ برادران دیگر خود، تمایل چندانی به حمایت از محمدعلی شاه نداشت. او حتی بیشتر، با عموزاده‌های خود دمخور بود و از اینکه میان دو خانواده بر سر مشروطیت و استبداد منازعه و برادرکشی ایجاد شود، بسیار ناراحت بود.^{۳۳} سردار محتشم به رغم نامه‌نگاری‌ها و تشویق‌های برادرانش امیرمفخم و سردار جنگ، جدیتی در جمع‌آوری سپاه و عزیمت برای تهران به حمایت از محمدعلی شاه، نشان نمی‌داد. تصمیم‌گیری در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز برای او مشکل بود و نمی‌دانست جانب برادران استبداد طلب خود را بگیرد و یا از عموزادگان مشروطه‌خواه خود حمایت کند. او سرانجام تصمیم گرفت به هیچ کدام از طرفین، نه امیرمفخم هوادار محمدعلی شاه و نه سردار اسعد مشروطه‌خواه، نپیوندد.^{۳۳}

در خانواده‌ی ایلیخانی نیز چنین وضعیتی حاکم بود و خسروخان سردار ظفر حالتی همانند سردار محتشم داشت. او در ابتدا به ندای عموزادگان استبداد طلب پاسخ مثبت داد و با عده‌ای سوار بختیاری، همراه آنان به تهران رفت. خسروخان در پایتخت به محمدعلی شاه سوگند وفاداری یاد

کرد و از او لقب سردارظفر گرفت.^{۳۴} سپس مأموریت یافت در محاصره تبریز شرکت کند، اما با رسیدن خبر فتح اصفهان توسط بختیاری‌های مشروطه‌خواه، مأموریت یافت تا با دیگر بختیاری‌ها و نیروهای دولتی، اصفهان را تصرف و مشروطه‌خواهان را سرکوب نماید. اما با نزدیک شدن به اصفهان، تحت تأثیر پیام‌های سرداراسعد و به رغم سوگند وفاداری به شاه، از نیروهای دولتی جدا شده و به برادران مشروطه‌خواه خود پیوست.

بدین‌گونه بود که سرانجام افراد میانه‌رو، عاقل و دوراندیش دو جناح بختیاری به این نتیجه رسیدند که بایستی اختلافات مابین آنها رفع و پیوند اتحاد و سازگاری میانشان برقرارگردد. در این راستا حتی مشروطه‌طلبان و خیرخواهان غیربختیاری و از جمله روحانیون مشروطه‌خواه اصفهانی نیز نقش بسیاری داشتند.

زمینه‌های کاهش اختلاف میان دو جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی از زمان استبدادصغیر آغاز گردید. در شانزدهم رمضان ۱۳۲۶ یعنی چهار ماه پس از آغاز استبداد صغیر، تعهدنامه‌ای از سوی سردارمحتشم و برادرش سرداراشجع - که در پیوستن به برادران ناتنی و استبدادطلب خود تردید داشتند - به عموزاده خود سردارظفر داده شد. در این تعهدنامه آنان قول دادند که هم در ظاهر و هم در باطن همراه سردارظفر و برادرش سرداراسعد باشند و با دوست آنها دوست و با دشمنانشان، دشمن باشند.^{۳۵} این سند که مهر و امضای سردارمحتشم و سرداراشجع در پای آن است، نشان می‌دهد که پسران حاجی‌ایلخانی از بی‌بی‌زینب، به رغم مکاتبات مکرر برادران ناتنی خود و تحریک و تشویق مادر خود به حمایت از محمدعلی‌شاه، تمایل چندانی به همکاری با برادران و یا مخالفت با اهداف و افکار عموزادگان خود نداشتند. به هنگام انعقاد این قرارداد، هنوز سرداراسعد از اروپا به ایران بازنگشته بود و حتی شهر اصفهان نیز به تصرف بختیاری‌ها در نیامده بود. کمتر از سه ماه پس از انعقاد این قرارداد، در نهم ذی حجه ۱۳۲۶ اصفهان به تصرف سپاه مشروطه‌خواه بختیاری به فرماندهی ابراهیم‌خان ضرغام‌السلطنه درآمد.^{۳۶}

پس از قرارداد ۱۳۱۲ هـ.ق میان دو خانواده‌ی ایلخانی و حاجی‌ایلخانی و محروم کردن خانواده‌ی ایل‌بیگی از قدرت و ثروت بختیاری، جناح ایل‌بیگی قدرت خود را از دست داده و منزوی شده بود و رضاقلی‌خان ایل‌بیگی خود در سال ۱۳۲۲ ق درگذشت.^{۳۷} اما ابراهیم‌خان ضرغام‌السلطنه به دنبال راهی بود که بتواند عموزادگان را با خود بر سر مهر آورده و یا به هر شکل دیگر قدرت و نفوذ سابق خود را در میان ایل بختیاری بدست آورده و حقوق از دست رفته

خانواده خود را بازگرداند. پس از استبدادصغیر و تلاش مشروطه‌خواهان برای سرنگونی محمدعلی‌شاه این فرصت برای خانواده ایل‌بیگی مهیا گردید تا با حمایت از مشروطیت به دنبال اعاده‌ی حقوق از دست رفته نیز باشند.

تا آستانه‌ی فتح اصفهان توسط بختیاری، میان جناح ایل‌بیگی با دو جناح دیگر بر سر ترضیع حقوق خانواده ایل‌بیگی کدورت حکم‌فرما بود. روند زدودن کدورت میان دو جناح حاکم بختیاری یعنی ایلخانی و ایل‌بیگی که طرفدار مشروطیت بودند، مدتی قبل از فتح اصفهان آغاز شد. با ابتکار و کمک حاج‌آقا نورالله‌نجفی روحانی مشروطه‌خواه اصفهانی و سیداحمدنوربخش‌دهکردی، درویشی که مراد ضرغام‌السلطنه بود و بر روی او نفوذ بسیاری داشت، میان نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه و ابراهیم‌خان ضرغام‌السلطنه پیوند صلح و آشتی برقرار گردید.^{۳۸} به نوشته‌ی الیزابت مکین‌روز که در همه‌ی امور به واسطه‌ی زن بودنش، نقش زنان بختیاری را در امور مختلف پررنگ نشان داده است، بی‌بی‌صاحب‌خان دختر رضاقلی‌جان ایل‌بیگی در پیوند صلح و اتحاد میان شوهرش صمصام‌السلطنه و برادرش ضرغام‌السلطنه و تحریک و تشویق دیگر خوانین به حمایت از آن دو نفر نقش زیادی داشت.^{۳۹} جالب این است که مجلس آشتی این دو خان مشروطه‌خواه که به مجلس دفاع از مشروطیت تبدیل شد و سخنرانان در محاسن مشروطیت و حمایت از آن، نطق‌های آتشین ایراد کردند، در قلعه‌ی دزک یعنی قلعه‌ی اختصاصی امیرمفخم و سردار جنگ که حامیان استبداد بودند، برگزار شد و میزبان مشروطه‌خواهان اصفهانی و بختیاری، کسی جز فتحعلی‌خان سالارمویذ (سردار معظم بعدی) فرزند امیرمفخم نبود.^{۴۰} این نکته نشان می‌دهد که نه تنها سردارمحتشم و برادران تنی‌اش، بلکه حتی در میان فرزندان امیرمفخم و سردار جنگ نیز کسانی بودند که دل در گرو حمایت از مشروطیت داشته‌اند. روشن نیست که سالارمویذ بدون اجازه پدر و یا با اجازه وی میزبانی چنین جلسه‌ای را بر عهده گرفته است یا خیر. پس از مصالحه میان صمصام‌السلطنه و ضرغام‌السلطنه، ضرغام‌السلطنه و نیروهای بختیاری‌اش به سوی اصفهان حمله بردند و اصفهان را در نهم ذیحجه ۱۳۲۶ تصرف نمودند. سه روز پس از فتح اصفهان، صمصام‌السلطنه نیز با سپاهی وارد اصفهان گردید و اداره‌ی این شهر را بر عهده گرفت. ابوالفتح-اوژن بختیاری نوه‌ی ایل‌بیگی و برادرزاده‌ی ضرغام‌السلطنه که در اثرش همه جا جانب خانواده‌ی ایل‌بیگی را می‌گیرد و از ظلم و ستم دو خانواده‌ی ایلخانی و حاجی‌ایلخانی در حق خانواده‌ی ایل‌بیگی شکوه می‌کند، بر این اعتقاد است که پس از حرکت ضرغام‌السلطنه به سمت اصفهان

صمصام‌السلطنه خود را به تمارض زد تا ضرغام‌السلطنه اصفهان را فتح کرد و او پس از چند روز، بدون هیچ معارضی و هیچگونه زحمتی در دوازدهم ذیحجه وارد اصفهان شد.^{۴۱} وی می‌نویسد که:

مسلماً منظور او این بوده است که علاوه برآنکه دست ضرغام‌السلطنه را از حدود چهارمحل و بختیاری کوتاه نماید جای مهری هم برای آینده خود گذاشته باشد که اگر نتیجه درست از آب در نیامد این عمل با دست او انجام نشده باشد.^{۴۲}

با رسیدن خبر فتح اصفهان توسط بختیاری‌های مشروطه‌خواه، محمدعلی‌شاه به امیرمفخم و نیروهایش دستور داد تا جهت سرکوبی مشروطه‌خواهان بختیاری روانه‌ی اصفهان شوند. امیرمفخم همراه با اردوی دولتی و بختیاری به سوی اصفهان حرکت کرد.^{۴۳} علیقلی‌خان سرداراسعد جدی‌ترین طرفدار مشروطیت در میان بختیاری‌ها، نیز از اروپا خود را به ایران رساند. او در چهارمحل و بختیاری تلاش زیادی کرد تا عموزادگان خود از جناح حاجی‌ایلخانی به ویژه سردارمحتشم، سرداراشجع و سالاراشرف را به حمایت از مشروطیت تشویق نماید. سرداراسعد تلاش نمود تا از پیوستن این سه خان به برادران خود امیرمفخم و سردار جنگ و حمایت از استبداد جلوگیری نماید. سرانجام نیز توانست به این هدف نایل گردد.

در یازدهم ربیع الاول ۱۳۲۷ یعنی تقریباً سه ماه پس از فتح اصفهان و حدود صد روز قبل از فتح تهران، قراردادی محرمانه میان جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی درباره‌ی مشروطیت منعقد گردید که نسخه‌ای از آن در خانواده‌ی سردار محتشم باقی مانده است.^{۴۴} این معاهده که در حقیقت تعهدنامه‌ای از علیقلی‌خان سرداراسعد است که به نمایندگی از سوی برادرانش صمصام‌السلطنه، سردارظفر و یوسف‌خان سالارارفع (امیرمجاهد بعدی) به سردارمحتشم و سالاراشرف داده است در مال امیر (ایده کنونی) نوشته شده است و لذا به قرارداد محرمانه‌ی مال‌امیر مشهور است. این قرارداد - که دارای ده شرط یا ده ماده می‌باشد - در صفحه آخر یک جلد قرآن مجید چاپ سنگی نوشته شده و علیقلی‌خان سرداراسعد آن را مهر و امضاء کرده و در زیر آن مطلبی نوشته است. حدود دو ماه بعد یعنی در هفدهم جمادی‌الثانی و یک هفته قبل از فتح تهران به دست بختیاری‌ها و دیگر مشروطه‌خواهان، جعفرقلی سرداربهادر فرزند ارشد سرداراسعد این تعهدنامه را تأیید کرده و ضمن نوشتن مطلبی، آن را مهر کرده است. در همین تاریخ، آقا نورالله‌نجفی اصفهانی روحانی، مشروطه‌خواه متنفذ و علاقه‌مند به وحدت بختیاری‌ها، قرارداد را ضمن نگارش مطلبی مهر و تأیید کرده است. این تعهدنامه اگر چه در خصوص اتحاد دو

خانواده‌ی ایلخانی و حاجی ایلخانی در راه پیشرفت و آزادی ملت بود اما دو جناح در تلاش بودند تا با این قرارداد، ضرغام‌السلطنه را از دخالت در امورات دو خانواده و منافع‌شان محروم نمایند. این قرارداد نشان می‌دهد که هر دو جناح نسبت به حمایت ضرغام‌السلطنه فرزند ایل‌بیگی از مشروطیت، و فتح اصفهان بدست وی، نگرانی داشته و کوشش می‌کردند تا در صورت پیروزی مشروطیت، او را از منافع احتمالی آینده محروم سازند. انعقاد چنین قراردادی با پسران حاجی ایلخانی و محروم ساختن ضرغام‌السلطنه از منافع و مزایای آینده، از جانب سردار اسعد که شخصی دوران‌دیش و خیرخواه بود عجیب و جالب توجه است. در این قرارداد، سردار اسعد از جانب خود و برادرانش به پسران حاجی ایلخانی تعهد می‌دهد که منافع فتح اصفهان چون مالیات، مداخل و اسلحه و اموال غنیمتی دولت و در صورت پیروزی مشروطه‌خواهان بر محمدعلی‌شاه، منافع احتمالی آن را نیز به صورت مساوی و عادلانه بین دو جناح تقسیم نماید.^{۴۵} سه روز پس از انعقاد این قرارداد سردار اسعد و سردار محتشم در تلگرافی به مشروطه‌خواهان شهرهای مختلف، حمایت خودشان و قاطبه ایل بختیاری را از مشروطیت و جانفشانی در راه ملت را به اطلاع آنها رساندند.^{۴۶} مدتی بعد در ششم جمادی‌الثانی یعنی تقریباً هیجده روز قبل از شکست محمدعلی‌شاه و فتح تهران، قرارداد یا تعهدنامه تکمیلی منعقد گردید. این تعهدنامه، که متمم یا مکمل قرارداد مال امیر بوده است نیز در پایان یک جلد قرآن مجید چاپ سنگی نوشته شده است، که نسخه‌ای از آن نیز در خانواده سردار محتشم و در نزد نوادگان او باقی مانده است.^{۴۷} در این معاهده جعفرقلی بختیاری (سردار بهادر بعدی) پیرو قرارداد مال‌امیر از جانب خود، پدرش سردار اسعد و عموهایش، قول اتحاد به سردار محتشم و سالار اشرف داد تا هر چیزی که خانواده ایلخانی برای خود می‌خواهند، برای آن دو نیز بخواهند و همگی در راه آزادی ملت و مشروطیت گام بردارند و چنانچه سایر اولاد ایلخانی چون سردار ظفر و صمصام‌السلطنه خواسته باشند برخلاف این قرارداد عمل کنند، سردار اسعد و فرزندان‌ش با تمام قدرت از آنها جلوگیری کنند و در راه اتحاد برای آزادی ملت، حتی اگر در بین راه کاشان تا قم و تهران میان نیروهای بختیاری جنگ رخ دهد و کسی کشته شود، باز هم اتحاد میان آنها حفظ شود. هم تضمین اجرای قرارداد مال‌امیر و هم ضمانت اجرای این قرارداد بر عهده سردار اسعد گذاشته شد. این معاهده را علیقلی‌خان سردار اسعد، نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه، خسروخان سردار ظفر و جعفرقلی‌خان سردار بهادر تأیید کرده‌اند.^{۴۸} این قرارداد که آخرین تعهدنامه دو جناح در خصوص نظراتشان نسبت به مشروطیت

- تا قبل از فتح تهران - می‌باشد، نشان می‌دهد که خوانین میانه‌رو جناح حاجی ایلخانی علیرغم اختلافات دو جناح و برخلاف عقیده برادران خود امیرمفخم و سردار جنگ، به صورتی غیرمستقیم به حمایت مشروطیت برخاستند. خوانین عاقل و دوراندیش دو جناح به این عقیده مشترک رسیدند که کسب پیروزی و رسیدن به اهداف بلند، تنها در سایه جلوگیری از تفرقه و برقراری اتحاد و همدلی میسر است. خوانین بختیاری و بویژه سردار اسعد براساس همین خط مشی و سیاست عمل کردند. سردار اسعد از لحظه حرکت از اصفهان تا ورود به تهران تلاش کرد تا امیرمفخم و سردار جنگ را از حمایت از استبداد و مقابله با مشروطیت بازدارد، لذا از طریق پیام‌هایی که برای آنها فرستاد و یا از طریق مذاکره حضوری با آنها، تلاش نمود تا آنها را به تغییر عقیده تشویق نماید اما به علت سرسختی و لجاجت امیرمفخم در این راه توفیقی نصیب وی نشد.^{۴۹} در وهله دوم سردار اسعد تلاش نمود تا از رویارویی با قوای بختیاری طرفدار محمدعلی‌شاه خودداری نموده و از برادرکشی و خونریزی داخلی جلوگیری نماید.^{۵۰} لذا از امیرمفخم تقاضا نمود که دو نیروی بختیاری با یکدیگر مواجه نشوند، و حداقل نیروهای بختیاری امیرمفخم به مقابله با دیگر مشروطه خواهان بشتابند. سردار اسعد با این سیاست توانست از خونریزی بسیار میان دو جناح بختیاری جلوگیری نماید. لذا نیروهای بختیاری طرفدار مشروطه و طرفدار استبداد کمتر با یکدیگر مواجه شوند و معمولاً نیروی سردار اسعد از کنار نیروهای امیرمفخم می‌گذشتند. تفرشی حسینی نوشته است که امیرمفخم به سردار اسعد:

پیغام کرده است که شما از این راه نیابید (کهریزک و حسن آباد) چون که من با دولت معاهده کرده‌ام و با شما هم قسم خورده‌ام که جنگ نکنم [لذا] بختیاری‌ها که به رباط‌کریم می‌روند اینها هم یکی دو روز برگشته و بنه امیرمفخم برمی‌گردد.^{۵۱}

این امر باعث شد تا محمدعلی‌شاه تلفنی و با تغیر زیاد به امیرمفخم گفته بود که:

البته با سردار اسعد مواضعه ای در میان داری والا چگونه می‌شود که در دو محل از پهلوی تو عبور کنند و ملتفت نشوی ...^{۵۲}

در نتیجه امیرمفخم نیز به خشم آمده و بر بختیاری‌های مشروطه‌خواه سخت‌تر گرفت. سردار اسعد در تلگرافاتی که هنگام درگیری‌های نزدیک تهران برای برادرش صمصام‌السلطنه به اصفهان مخابره کرد اظهار داشته است:

... از قم حرکت کردم به ملاحظه جنگ برادری و حفظ خانوادگی پهلوالی کرده، تمام را به چپ راه رفته، بلکه جنگی در خانواده فراهم نیاید، هر چه مداخله حفظ خانواده را نمودم آخر امیرمفخم و سردار جنگ به لجاج اتحاد سردارمحتشم و سالار اشرف تاخت و یورش سرما آوردند ... حضرات

احمدی و راکی رسیدند، سوارهای امیرمفخم، آقا عباسقلی را شناختند، تفنگ می‌انداختند. بعد از قلعه دیگر به آنها شلیک کردند، آقا امیرقلی احمدی کشته شد. ... خلاصه یکصد نفر آدم و اسب از بختیاری‌ها (احتمالاً از هر دو طرف) کشته و زخمی شده است. خداوند مکافات اعمال امیرمفخم بدهد. بعد از جنگ اعتنایی به امیرمفخم و قشون دولتی نکردن یک سر به طهران رسیدیم. منتظر ورود سردارمحتشم و سرداربهادر هستم امیدوارم نثار خانوادگی بخوبی اصلاح شود».^{۵۳}

امیرمفخم نیز در همین هنگام در تلگرافی به برادرش سردار محتشم در بین راه اصفهان به تهران نوشته است:

اردوی سردار اسعد و سپهدار ملحق شده دعوی سختی مابین بنده و آنها واقع شد، هشت نفر از طرف ما کشته و یازده نفر زخمی شد. ... از آن طرف هم کشتار از بختیاری‌ها خیلی، ولی هنوز نمی‌دانم از روسای آنها کی مرده است. چون اردوی آنها خیلی نزدیک بهم است، صدای شیون شان بلند است. خدا کند از خانواده خودمان نمرده باشد...^{۵۴}

عکاشه که خود در سپاه امیرمفخم و سردار جنگ در اطراف تهران بر ضد مشروطه‌خواهان جنگ نموده است، درباره‌ی جنگ دو جناح بختیاری می‌نویسد:

... آقا عباسقلی سوار مجاهد را شناخت که حاجی آقا ابوالفتح و سایر احمدی‌ها می‌باشند؛ خواهش کرد از رفقا که تیر به ایشان نیندازید تا بروم آنها را رد کنم و رفت قرین ایشان، گفت من نگذاشتم به شما تیر خالی کنند تا سردار جنگ نرسیده است همین دره را گرفته برگردید که از جایی دیده نخواهید شد، سالم‌اً خواهید رسید، ولی ایشان اعتقاد نکرده رفتند. سردار جنگ رسید و ایشان را دید، جویا شد که این سوار کیانند، آقا عباسقلی عرض کرد حضرات احمدی می‌باشند گیر افتاده‌اند خواهند رفت. متغیر شدند که مابین دشمنی هم وزارت نکنید ده نفر از رؤسای ما کشته شده است، و فرمود شلیک کنید یک نفرشان را نگذارید جان بدر ببرد. استعداد ما هم به دو بیست نفر رسیده بود، شلیک کردیم اغلب خود و اسبشان روی هم غلطیدند.^{۵۵}

کشمکش بر سر مناصب وزارتی و حکومتی پس از فتح تهران

پس از ورود مشروطه‌خواهان به تهران و سقوط محمدعلی‌شاه، فاتحین تهران و به ویژه نیروهای بختیاری در حکومت حضور و نفوذ بسیاری پیدا کردند. پس از فتح تهران علی‌قلی خان سردار اسعد که قدرت بسیاری یافته و وزارت داخله را بدست آورده بود، علیرغم انتقاد عده زیادی از مشروطه‌خواهان، عموزادگانش امیرمفخم و سردار جنگ را مورد عفو و اغماض قرارداد و حتی مناصب و مقامات جدید در دولت مشروطه را میان جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی به صورت مساوی تقسیم نمود. امیرمفخم مرخص گردیده و به ایل بختیاری بازگشت و مدت کوتاهی بعد

سردار جنگ به حکومت یزد و امیرمفخم به ایلخانی بختیاری رسید. این سیاست سردار اسعد نشان از درایت و هوش سیاسی وی داشت. سردار اسعد از دوران جوانی در میان خوانین بختیاری طرفدار میانه روی، صلح‌جویی و اتحاد و همبستگی سه خاندان حکومت‌گر بوده است. او در دوران حیات خود نه تنها تفرقه و کشمکش میان خوانین را دامن نزد بلکه بسیاری از اختلافات میان سه جناح بختیاری در آستانه‌ی تبدیل شدن به یک جنگ تمام عیار را نیز با درایت، کاردانی و پختگی خود خاتمه داده و به مصالحه و آشتی تبدیل گرداند.

با وجودی که پس از فتح تهران، سردار اسعد عموزادگان خود از جناح حاجی ایلخانی را که طرفدار محمدعلی شاه بوده و مشروطه‌خواهان را سرکوب کرده بودند، نه تنها مجازات نکرد بلکه آنها را عفو کرده و مناصب حساسی از دولت مشروطه چون وزارت و یا حکومت ایالات و شهرها را در اختیار آنها گذاشت، اما رفتار سردار اسعد در قبال دیگر عموزاده خود یعنی ضرغام السلطنه فرزند ایل‌بیگی از روی عدالت و انصاف نبود. ضرغام السلطنه که قبل از سایر بختیاری‌ها اصفهان را با شجاعت بسیار از چنگ حاکم مستبد محمدعلی شاه بیرون آورده بود و نیز برادرش عزیزالله‌خان در میان سپاه سردار اسعد نزدیک تهران کشته شده بود، به علت اختلافات موجود، همراه با سردار اسعد به سوی تهران حرکت نکرد، بلکه چند روز پس از فتح تهران به پایتخت رسید، اما از جانب سردار اسعد توجهی به وی ابراز نگردید، زیرا که مطابق پیمان مال‌امیر با جناح حاجی ایلخانی، سردار اسعد و برادرانش، ضرغام السلطنه ایل‌بیگی را از منافع و مناصب آتی مشروطیت محروم ساخته بودند. ضرغام السلطنه که چنین برخوردی با وی شده بود به سمت رقبای خوانین بختیاری و رهبران حزب اعتدالیون متمایل شد. یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد:

اعتدالیون ضرغام السلطنه بختیاری را که با سردار اسعد ضدیت دارد تحریک می‌کنند به حضرت عبدالعظیم رفته ساز مخالفت آغاز نماید ... ضرغام السلطنه به عنوان قهر از تهران و تهرانیان چند روز می‌ماند که از آنجا به ایل بختیاری برود. محرکین او هم اطرافش جمع شده او را جعبه حبس صوت ساخته مقاصد خود را به زبان او می‌گویند. حاصل آن مقاصد تحقیر انقلابیون و کوتاه کردن دست آنها است از کار و بالاخره غالب شدن سپهدار اعظم بر سردار اسعد است در کشمکش که با هم دارند...^{۵۶}

ضرغام السلطنه در ذی القعدة ۱۳۲۷ به همراه عده‌ای از مجاهدین و مشروطه‌خواهان پیمان حمایت از مشروطیت را منعقد نمود و امضاء کرد.^{۵۷} او سپس به سردار محیی و ستارخان و باقرخان نزدیک گردید و در ۱۹ رجب ۱۳۲۸ با آنها پیمان اتحاد در راه بقای مشروطیت و استقلال

ایران بست و هر چهار نفر تعهد کردند «تا وقتی که عمر داریم بکوشیم و از جان و مال و اهل و عیال در راه این مقصود مقدس به هیچ وجه من‌الوجه مضایقه و خودداری نکنیم».^{۵۸} انعقاد پیمان میان ضرغام‌السلطنه و سه رجل مشروطه‌خواه اما رقیب خوانین بختیاری، نشان می‌دهد که ضرغام‌السلطنه پس از بی‌توجهی خوانین جناح ایلخانی و بویژه پس از نامهربانی صمصام‌السلطنه و سرداراسعد مشروطه‌خواه به وی، به رقبا و مخالفین آنها پیوست. بویژه آنکه قبل از فتح اصفهان توسط ضرغام‌السلطنه، صمصام‌السلطنه وعده و وعید زیادی در راه دوستی و برادری به وی داده بود. ستارخان، باقرخان و سردارمحبی نیز همانند ضرغام‌السلطنه رجالی بودند که زحمات زیادی در راه مشروطیت کشیده بودند اما مورد بی‌توجهی و حتی خصومت حاکمان مشروطه‌خواه گردیده بودند. این پیمان علیرغم آنکه در متن آن هیچ سخنی از ضدیت با شخصی یا اشخاصی نرفته است، اما روشن است که اتحاد میان این چهارنفر رجل مشروطه‌خواه در واقع موضع‌گیری در مقابل مشروطه‌خواهان حاکم بویژه سرداراسعد می‌باشد. به نوشته کسروی سرداراسعد نیز از این پیمان و امضاء کنندگانش بی‌نهایت خشمگین شده بود، در حالی که سپهدار با آنها همراه بود.^{۶۰} یک هفته پس از انعقاد این پیمان، در ۲۶ رجب ۱۳۲۸ مجلس شورای ملی تصویب نمود که مجاهدین اسلحه خود را تحویل دولت داده و در صورت امتناع از این کار به اجبار خلع سلاح شوند. ضرغام‌السلطنه همراه با متحدین خود در مقابل این مسئله موضع گرفت و به همراه سردارمحبی به پارک اتابک نزد ستارخان و باقرخان رفت، اما چون نیروهای نظمیه و سواران بختیاری پارک اتابک را محاصره کردند، سردار محبی به سفارت عثمانی و ضرغام‌السلطنه به کهریزک دو فرسخی تهران و از آنجا به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند و یاران خود را در مقابل قوای دولتی تنها گذاشتند.^{۶۱}

جناح ایل‌بیگی و به ویژه ضرغام‌السلطنه نماینده‌ی آن، پس از واقعه‌ی پارک اتابک و شکست متحدین خود دیگر نتوانست در مقابل مشروطه‌خواهان حاکم و دو جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی مقاومت نماید. او مدتی در حرم حضرت عبدالعظیم اقامت نمود و در آنجا بود که تعدادی از خوانین بختیاری تلاش نمودند بین او و عموزادگانش مصالحه برقرار نماید، اما موفق نشدند.^{۶۲} سرانجام ضرغام بدون کسب هر گونه موفقیتی به چهارمحال و بختیاری بازگشت. او بعدها از طریق دوستی و اتحاد و حتی پیوند ازدواج با صولت‌الدوله قشقایی که مخالف به قدرت رسیدن

بختیاری‌ها و به ویژه سرداراسعد و جناح ایلخانی در کشور بود، تلاش بسیار نمود تا به خوانین ایلخانی و حاجی ایلخانی ضرباتی وارد آورد.^{۶۳} مکین‌روز درباره‌ی او می‌نویسد:

او همیشه سعی می‌کند افراد مسلح تحت فرمان خود را بطور ذخیره نگاه دارد تا در مواقع بحرانی موازنه قدرت را به نفع خود تغییر دهد.^{۶۴}

اگر چه جناح ایل‌بیگی و به ویژه ضرغام‌السلطنه و پسرش ابوالقاسم‌خان به هنگام جنگ جهانی اول برای رسیدن به اهداف خود با حمایت از آلمان و عثمانی و مخالفت با روس و انگلیس تحرکات دیگری را آغاز نمودند اما با شکست آلمان و عثمانی این تلاش جناح ایل‌بیگی برای رسیدن به قدرت در بختیاری نیز برای آخرین بار با شکست مواجه شد و با چنین شکستی این جناح برای همیشه قدرت خود را از دست داده و منزوی گردید.

پس از فتح تهران و پیروزی مشروطه‌خواهان، اگر چه بختیاری‌ها از قدرتی محلی به قدرت ملی تبدیل شدند و مناصب حساسی را برای اولین بار در خارج از بختیاری نیز بدست آوردند، اما تداوم کشمکش و درگیری میان رهبران و خوانین‌شان باعث گردید تا آنها نتوانند برای مدت طولانی، سلطه و نفوذ پایداری در کشور داشته باشند. علیرغم شکست آخرین تلاش‌های جناح ایل‌بیگی برای بازیافتن قدرت سابق خود توسط خوانین دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی و برای همیشه، این دو جناح خود به شدت دچار کشمکش بر سر قدرت شدند. اگر تا قبل از فتح تهران، اختلاف این دو جناح حاکم بر سر موضوعات و مسائل داخلی بختیاری چون تقسیم املاک و یا رسیدن به مناصب ایلخانی و یا ایل‌بیگی بود، اما پس از فتح تهران و رسیدن بختیاری به قدرت کشوری، کشمکش طرفین بار دیگر هم در داخل بختیاری و هم این بار در خارج از آن تداوم یافت. با فتح تهران، بختیاری‌ها مناصب و مقامات حساس کشور را بدست آوردند و در سراسر ایران بویژه تهران و ایالات مرکزی و جنوبی قدرت و نفوذ فراوان کسب کردند. آنان در تهران بر مسند ریاست‌الوزاری نشستند و یا وزارتخانه‌های مهم و حساسی چون وزارت داخله و وزارت جنگ را در اختیار گرفتند و در ایالات و شهرهای بزرگ نیز به عنوان والیان ایالات و حاکمان شهرها منصوب شدند. میان دو جناح بر سر تقسیم این مناصب اختلاف نظر و کشمکش ایجاد شد. جناح ایلخانی که از قبل حامی مشروطیت بودند و در واقع پیروزی مشروطه‌خواهان به برکت حمایت و کوشش آنها امکان پذیر شده بود، حق و سهم بیشتری برای خود قائل بودند، در حالی که جناح حاجی ایلخانی که پس از فتح تهران به مشروطه‌خواهان پیوستند، مواد معاهده مال‌امیر و متمم آن را مدنظر خود داشتند و از سرداراسعد و سایر خوانین جناح ایلخانی انتظار داشتند که

نسبت به مفاد دو قرارداد سابق الذکر وفادار باقی بمانند. با فتح تهران، سردار اسعد به تعهدات خود نسبت به عموزادگان خود از جناح حاجی ایلخانی پای بند و وفادار ماند و نه تنها نگذاشت خوانین ضد مشروطه حاجی ایلخانی مجازات شوند بلکه آنها را عفو کرده و در مناصب و مقامات بدست آمده، به صورت عادلانه و مساوی شریک و سهیم نمود. حال آنکه امیرمفخم و سردار جنگ تا مدت ها پس از سقوط محمدعلی شاه هنوز دل در گرو او داشته و مطابق بعضی منابع، با او رابطه و مکاتبه داشتند و حتی شکست امیرمفخم در بروجرد از نیروهای سالارالدوله را نشانه ای دال بر وفاداری وی به شاه سابق و خیانت به مشروطه خواهان دانسته اند.^{۶۵}

خوانین جناح حاجی ایلخانی از فتح تهران تا ظهور رضاخان با حمایت جناح ایلخانی، یا همچون سردار محتشم و امیرمفخم به منصب وزارت جنگ رسیدند و یا بطور مکرر به حکومت ایالات و شهرهایی چون اصفهان، یزد، کرمان و یا ایلخانی و ایل بیگی بختیاری رسیدند. اگر چه به نظر می رسد که دو جناح با حذف جناح ایل بیگی، تلاش می کردند تا برای جلوگیری از اختلاف درونی با تقسیم همه منابع قدرت و ثروت توازن سیاسی و اقتصادی را در میان خود برقرار سازند اما با این وجود بر سر کسب مناصب وزارتی و حکومتی حاصله از مشروطه خواهی، اختلافات شدیدی میان طرفین ایجاد گردیده بود. برقراری توازن در مسئله حکومت بختیاری پس از قرارداد ۱۳۱۲ هـ ق کار چندان دشواری نبود و ایلخانی و ایل بیگی بر اساس کهنولت سن از میان خوانین دو جناح حاکم انتخاب می گردیدند، اما برقراری تعادل و رسیدن به تفاهم میان دو جناح بر سر مناصب مشروطیت دشواری بیشتری داشته و لاینحل مانده بود زیرا که هیچ گونه قانون و قاعده مشخصی در این باره وجود نداشت. با این وجود مشکل اختلاف طرفین بر سر مناصب دولتی خارج از قلمرو بختیاری نیز سرانجام به شکلی نامشخص و ظریف حل گردید و توازن سیاسی میان دو جناح برقرار شد. به این ترتیب که اگر سردار اسعد و صمصام السلطنه پسران ایلخانی به مناصب وزارت جنگ یا داخله رسیدند، سردار محتشم و امیرمفخم پسران حاجی ایلخانی نیز به وزارت جنگ منصوب شدند. هر چند که در مقابل ریاست الوزرایی مکرر صمصام السلطنه، هیچ کدام از خوانین حاجی ایلخانی هیچگاه به چنین منصب مهم و حساسی دست نیافتند. اما مهمترین معضل و برجسته ترین نقطه کشمکش و اختلاف دو خانواده نه بر سر مناصب وزارتی بلکه بر روی مقامات حکومتی و ایالتی بود. بویژه شهرهای ثروتمند و استراتژیکی چون اصفهان که در حوزه نفوذ بختیاری ها و در مجاورت چهارمحال و بختیاری قرار داشتند بیشتر از سایر جاها موجبات

نارضایتی دو جناح از یکدیگر و منازعه آنها را فراهم آوردند. دو جناح برای حل چنین اختلافاتی نیز راه حل‌هایی داشتند. آنها برای برقراری توازن میان دو خانواده بر سر حکومت ایالات و شهرهای خارج از قلمرو بختیاری، با این تاکتیک جلو رفتند که این ایالات و شهرها را به صورت اشتراکی اداره نمایند. به این نحو که اگر یکی از خوانین بزرگ و کهنسال یکی از دو جناح حکومت ایالات و یا شهری را بدست می‌آورد، یکی از خوانین جوان جناح مقابل و در مواردی حتی یک خان کهنسال آن جناح، به عنوان دستیار و یا شریک او منصوب می‌گردید و دو نفر با رضایت و توافق یکدیگر به اداره امور آنجا می‌پرداختند.^{۶۶}

بزرگترین و مهمترین ایالت و شهری که بر سر حکومت و اداره‌ی آن میان خوانین دو جناح کشمکش‌های بزرگی روی داد، اصفهان بوده است. از فتح اصفهان در ۱۳۲۷ هـ.ق که صمصام السلطنه به حکومت این شهر منصوب گردید، تا زمان به قدرت رسیدن رضاخان و انتصاب او به نخست وزیر ایران که حکومت کلیه ایالات و شهرها از بختیاری‌ها گرفته شد، خوانینی از دو جناح بر اصفهان حکومت کردند. شهر اصفهان برای خوانین بختیاری اهمیت سیاسی و اقتصادی زیادی داشت و لذا هر دو جناح تلاش می‌کردند تا کنترل این شهر را در دست داشته و از منافع و درآمدهای اقتصادی سیاسی بسیار آن بهره ببرند. با استعفای صمصام السلطنه اولین حاکم بختیاری تبار اصفهان از جناح ایلخانی، سلطان محمدخان سرداراشجع فرزند حاجی ایلخانی به حکومت آن رسید. روش خوانین بختیاری چنین بود که هر کدام از آنها که حاکم ایالت و یا شهری می‌گردید بایستی منافع و درآمدهای محل حکومت خود را با دیگر خوانین به صورت توافقی تقسیم نماید وگرنه خوانین دیگر به برکناری او اقدام می‌نمودند. اما صمصام السلطنه اولین حاکم بختیاری اصفهان از تقسیم توافقی درآمدهای این شهر با دیگر خوانین اجتناب ورزید و لذا دیگر خوانین به شانتاژ بر ضد او پرداختند.^{۶۷} با به حکومت رسیدن سرداراشجع اختلاف میان دو جناح بر سر حکومت اصفهان نه تنها کاهش نیافت بلکه شدت بیشتری گرفت، تا جایی که دولت مرکزی در راستای جلوگیری از کشمکش میان رهبران بختیاری تصمیم گرفت تا هیچ کدام از آنان نبایستی حاکم اصفهان باشند. عکاشه می‌نویسد:

بعد از مدتی اخبار آمد داخله بختیاری به هم خورده است و جناب مستطاب آقا نورالله با بعضی از علمای اصفهان رفته، میان آنها را اصلاح داده اند و حکومت اصفهان را هم از بختیاری‌ها بگیرند و هیچ یک نباشند.^{۶۸}

آقا نورالله نجفی طی قراردادی که با خوانین جناح ایلخانی منعقد نمود با آنها توافق نمود که حاکم اصفهان از این پس از میان بختیاری‌ها انتخاب نشود اما این حاکم غیر بختیاری برخلاف رضایت و توافق جناح ایلخانی منصوب نگردد.^{۶۹} این نکته که روحانی مشهور و مشروطه‌خواه اصفهانی در خصوص حکومت اصفهان تنها با خوانین جناح ایلخانی توافق نموده و قرارداد منعقد نمود حاکی از آن است که شدت اختلاف دو جناح بر سر حکومت اصفهان باعث گردید تا جناح ایلخانی برای خاتمه دادن به حکومت سردار اشجع حاضر به چنین توافقی زیانباری برای بختیاری نگردد. با این وجود در همان هنگام سردار ظفر پیش‌بینی نمود که هیچ کس غیر از بختیاری‌ها نخواهد توانست نظم و امنیت را در اصفهان برقرار سازد.^{۷۰} با عزل سردار اشجع و انتصاب حاکمی غیر بختیاری چون شکرالله خان قوام‌الدوله (معمدخاقان) - اگر چه او با جناح ایلخانی و بویژه سردار اسعد دوستی نزدیکی داشت - مدت کوتاهی مشکل کشمکش دو جناح بر سر حکومت اصفهان حل گردید. اما با ترور معمدخاقان پیش‌بینی سردار ظفر به حقیقت پیوست و با انتصاب مجدد سردار اشجع به حکومت اصفهان، اختلاف دو جناح بار دیگر شدت گرفت. لذا برای حل این مشکل دو جناح توافق کردند که حکومت اصفهان توسط خوانین دو جناح به صورت شراکتی اداره شود. به عنوان مثال زمانی که سردار ظفر حاکم اصفهان شد، شریک وی از جناح حاجی ایلخانی، نصیرخان سردار جنگ بود. اما با وجود شراکت سردار جنگ با سردار ظفر در حکومت اصفهان باز هم جناح حاجی ایلخانی بر ضد حکومت سردار ظفر توطئه می‌کردند. سردار ظفر خود می‌نویسد:

سلطان محمدخان سردار اشجع، برادر سردار محتشم و حاکم سابق اصفهان، در تهران برای حکومت اصفهان و انفصال من کارها کرد و تحریک‌ها نمود، پولها خرج کرد و شب و روز آرام نداشت، تا به همدستی برادر خود و صمصام السلطنه مرا معزول کردند.^{۷۱}

زمانی نیز که پس از سردار ظفر، سردار اشجع به حکومت اصفهان منصوب گردید، باز هم محمدتقی‌خان امیر جنگ فرزند سردار اسعد شریک وی در حکومت اصفهان گردید،^{۷۲} اما باز هم علیرغم این توافقات، اختلاف دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی بر سر اینکه حاکم اصفهان از خوانین کدام جناح انتخاب شود، ادامه یافت. حتی در اوج قدرت‌گیری رضاخان در حالی که بختیاری‌ها به شدت در معرض تهدید رضاخان قرار داشتند، روابط خوانین بختیاری بر سر حکومت اصفهان - که سردار ظفر تلاش می‌کرد آن را با حيله از چنگ سردار اشجع بدرآورد - چنان شکر آب گردید که عموم اعضای دو خانواده از عملکرد سردار ظفر انتقاد نموده و خواستار اتحاد و توافق

بودند.^{۷۳} علاوه بر حکومت اصفهان، خوانین دو جناح بر سر حکومت دیگر شهرها چون کرمان، یزد، اراک، کاشان و غیر از آن نیز با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. تشدید اختلافات دو جناح بر سر مسائل مختلف و از جمله حکومت‌های خارج از بختیاری و تلاش خوانین دو جناح برای حل آن سر انجام منجر به معاهده‌ای میان سردارمحتشم از جناح حاجی‌ایلخانی و سردارظفر از جناح ایلخانی گردید. در این قرارداد که معین‌التجار بوشهری و رئیس‌التجار به عنوان شاهد آن را تایید کرده‌اند، سردارمحتشم از طرف خود و برادران و برادرزادگانی که با وی متحد هستند با سردارظفر توافق کرد تا «با داشتن اتفاق مادام‌العمری از انهدام و تخریب فامیل جلوگیری نمود، کارهای ولایتی و دیوانی را با مشورت یکدیگر انجام داده و از طرف دولت هر حکومتی داده شوند با یکدیگر شریک باشند. چه در بختیاری، چه در تهران و چه در جاهای دیگر هیچ وقت اتحاد و اتفاق را از دست ندهند، با دوست خارجه و داخله همدیگر دوست و با دشمن خارجه و داخله همدیگر دشمن باشند و چنانچه میان طرفین تکدوری بوجود آمد، حاج‌معین‌التجار و حاج‌رییس‌التجار بین طرفین حکم خواهند بود»^{۷۴} اما این قرارداد نیز همانند قراردادهای، توافقات و تعهدنامه‌های مکرر سابق به اختلاف و مشاجره دو جناح خاتمه نداد و درگیری‌های میان ایلخانی حاجی‌ایلخانی همچنان تداوم یافت. پس از به قدرت رسیدن رضاخان، حاکمان بختیاری تبار از حکومت ایالات و شهرهای سابق‌الذکر برداشته شدند و حاکمان آن شهرها از آن پس از میان رجال و مقامات غیربختیاری انتخاب می‌شدند. با این دگرگونی؛ اختلاف نظر بختیاری‌ها نیز به این شکل حل گردیده و خاتمه یافت.

اختلاف بر سر حکومت بختیاری و دو مقام ایلخانی و ایل بیگی

اما خوانین ایلخانی و حاجی‌ایلخانی پس از فتح تهران تنها در خارج از قلمرو ایل بختیاری دچار تفرقه و کشمکش نبودند بلکه در داخل بختیاری نیز اختلاف نظر آنها بر سر مسائل مختلف همچنان تداوم یافت. مهمترین علل این اختلاف یکی مسئله حکومت بختیاری و مناصب ایلخانی و ایل بیگی و دیگری به سر تقسیم طوایف و تیره‌های متعدد بختیاری به عنوان بستگان هر دو جناح بود.

کشمکش بر سر حکومت بختیاری و دو مقام ایلخانی و ایل بیگی از سالهای طولانی قبل از مشروطیت میان سه جناح ایلخانی، حاجی‌ایلخانی و ایل بیگی آغاز شده بود. هر کدام از سه جناح

با توسل جستن به حامیان خود در دربار و دولت قاجار و براساس میزان قدرت و نفوذ آنان، حکومت بختیاری را مدتی در چنگ خود داشتند. اما سرانجام با انعقاد قرارداد ۱۳۱۲ هـ.ق میان دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی، جناح ایل بیگی از قدرت حذف گردید و دو جناح دیگر توافق کردند که ایلخانی و ایل بیگی بختیاری را از میان خوانین خودشان انتخاب نمایند. بدین صورت که مسن‌ترین فرد از خوانین دو خانواده به مقام ایلخانی و مسن‌ترین فرد از خانواده دیگر به مقام ایل بیگی بختیاری انتخاب شوند. اگر چه انعقاد این قرارداد نشان از هوش سیاسی و تلاش خوانین بختیاری برای حل همیشگی این مشکل داشت اما این توافق باعث نگردید تا اختلاف دو جناح بر سر دو مقام ایلخانی و ایل بیگی برای همیشه مرتفع گردد، بلکه زمینه‌های اختلاف آنها بر سر حکومت بختیاری همچنان به میزان کمتری وجود داشت. وجود یک خان کهن سال در یکی از دو جناح باعث می‌گردید تا آن جناح برای مدتی طولانی حکومت بختیاری را در اختیار داشته باشد. بطور نمونه با مرگ اسفندیارخان سردار اسعد ایلخانی بختیاری از جناح ایلخانی، محمدحسین خان سپهدار از جناح حاجی ایلخانی، کهن‌سال‌ترین خان دو خانواده جایگزین وی گردید و با مرگ سپهدار، نجفقلی خان صمصام‌السلطنه مسن‌ترین فرد دو خانواده به جانشینی وی رسید اما او تا سالها حیات داشت و چنانچه حمایت بختیاری از مشروطیت و رسیدن آنها و بویژه صمصام‌السلطنه به مناصب بالای کشوری نبود، او مطابق قرارداد ۱۳۱۲ هـ.ق می‌بایستی تا پایان حیات خود ایلخانی بختیاری باشد. در واقعه مرگ به ظاهر مشکوک سپهدار ایلخانی بختیاری نیز پسران حسینقلی خان ایلخانی بویژه صمصام‌السلطنه و سردار ظفر مورد سوءظن بودند که او را توسط پزشکش به قتل رسانده اند.^{۷۵} اگر چه پس از قرارداد ۱۳۱۲ هـ.ق و براساس آن با مرگ ایلخانی وقت، کهنسال‌ترین خان دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی بطور خودکار به جانشینی او می‌رسید اما هر دو خانواده علاقه و اشتیاق زیادی داشتند تا ایلخانی بختیاری از میان اعضاء خانواده آنها انتخاب شود. از طرف دیگر مرسوم بود که ایلخانی و ایل بیگی با موافقت و مشورت یکدیگر عهددار امور حکومت بختیاری باشند. اما بعضی از ایلخانان بختیاری همچون سردار ظفر و یا دیگران به لحاظ ویژگی‌های اخلاقی فردگرایانه تکیه کرده و به دنبال اداره امور به صورت فردی بودند و لذا خانواده‌ای که ایل بیگی از میان آنها انتخاب شده بود، عملاً نقشی در اداره امور بختیاری نداشت. این مسئله چندان مورد خوشایند و رضایت آنها نبود. از سوی دیگر گاهی ایل بیگ‌ها نیز چندان حرف‌شنوی و سازگاری با ایلخان‌ها نداشته‌اند. قراردادی به تاریخ ربیع‌الثانی

۱۳۳۷ از سردارمحتشم و سردار جنگ، از جناح حاجی ایلخانی، در دست است که این دو خان به سردار ظفر ایلخانی بختیاری از جناح مقابل تعهد داده‌اند که چنانچه برادرشان سردار اشجع ایل بیگی بختیاری، در کلیه امور بختیاری با سردار ظفر ایلخانی مخالفت و یا عدم مساعدت داشته و باعث نارضایتی سردار ظفر گردد، آن دو با سردار ظفر مذاکره و با موافقت طرفین یکی دیگر از خوانین جناح حاجی ایلخانی را به سمت ایل بیگی معین نموده و خودشان به هیچ وجه با رفتار نامساعد و مخالفت آمیز سردار اشجع مساعدت ننمایند.^{۷۶}

اختلاف دو جناح بر سر حکومت بختیاری اگر چه تا دوره آغاز سلطنت محمدعلی شاه ادامه داشت اما بر اثر انعقاد قرارداد ۱۳۱۲ هـ ق شدت وحدت چندانی نداشت. اما با آغاز سلطنت محمدعلی شاه وضعیت حکومت بختیاری تغییر نمود. جناح حاجی ایلخانی با محمدعلی شاه دوستی و صمیمیت داشت و لطفعلی خان امیرمفخم به هنگام ولیعهدی محمدعلی شاه سالها در تبریز به خدمت وی مشغول بود. محمدعلی میرزا نیز پس از رسیدن به سلطنت، امیرمفخم و برادرانش را بر کشید و حتی خواست حکومت بختیاری را بطور مطلق و تام‌الاختیار و بدون شراکت جناح ایلخانی به امیرمفخم و برادرانش واگذار نماید. لذا جناح ایلخانی بیشتر از سایر بختیاری‌ها در مقابل استبداد محمدعلی شاه موضع گرفته و تا سرنگونی وی و برقراری مشروطیت پیش رفتند. با رسیدن بختیاری‌ها به وزارت و حکومت ایالات و شهرها که در نتیجه حمایت از مشروطیت بدست آمد، اختلاف دو جناح بر سر حکومت بختیاری اندکی کاهش یافت زیرا مناصب پر درآمد وزارتی و حکومتی که در خارج از بختیاری برای هر دو جناح وجود داشت باعث ارضاء حس قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی آنها می‌گردید. اما بن مایه اختلاف میان دو جناح بر سر حکومت بختیاری از بین نرفت. تا اینکه در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۲ م مدتی قبل از آغاز جنگ جهانی اول، به سفارش و اصرار دولت انگلیس و برخلاف مواد قرارداد ۱۳۱۲ ق، این دو جناح، قراردادی میان خود منعقد نمودند که مطابق آن نصیرخان سردار جنگ از جناح حاجی ایلخانی به مدت پنج سال به سمت ایلخانی تام‌الاختیار منصوب گردید که با انتصاب یک ایل بیگی از جناح ایلخانی و با مشارکت یکدیگر امور بختیاری را اداره نماید. در این قرارداد امضاءکنندگان به سردار جنگ اختیار دادند که در صورت عدم رضایتش از ایل بیگی که مرتضی قلی خان فرزند صمصام‌السلطنه بود - او را معزول نموده و یکی دیگر از خوانین جناح ایلخانی را به عنوان ایل بیگی منصوب نماید. در صورت انجام این تعویض هیچکدام از خوانین حق اعتراض به سردار جنگ درباره این جابجایی ندارد.^{۷۷}

با عزل سردار جنگ از ایلخانی بختیاری و سپس با پایان جنگ جهانی اول مسئله حکومت بختیاری همچنان از امور لاینحل باقی ماند و اختلافات دو خانواده بر سر این مسئله ادامه یافت. اگر چه از این پس نیز مواد قرارداد ۱۳۱۲ ق مدنظر دو جناح بود اما هنوز زمینه‌های اختلافات زیادی میان دو طرف وجود داشت که هر از چند گاهی موجبات کشمکش خوانین دو خانواده را فراهم آورده و تا سرحد یک جنگ خانگی پیش می‌برد. تا زمانی که علیقلی خان سردار اسعد که خانی عاقل و دوراندیش بود، زنده بود، از درگیری میان خوانین بختیاری بر سر مسائل مختلف جلوگیری می‌نمود. به این صورت که در موارد متعدد همه خوانین دو جناح را که با یکدیگر اختلاف داشتند به تهران دعوت می‌کرد و در آنجا با مذاکره و نصیحت، آنها را وادار و تشویق به مصالحه و توافق می‌نمود.^{۷۸} اما پس از مرگ وی در سال ۱۳۳۶ ق شخص دیگری که بتواند در میان بختیاری‌ها جایگزین وی شده و چنین نقشی را ایفا نماید وجود نداشت. از آن پس در مواقع ایجاد اختلاف، خوانین دو جناح نه در تهران بلکه در اصفهان گرد هم می‌آمدند و به رسیدگی به مشکلات و مسائل پیش آمده میان خود می‌پرداختند. از آن پس اصفهان محل همیشگی تجمع خوانین بختیاری بود که آنها از تهران یا چهارمحال و خوزستان و یا مراکز و شهرهای محل حکومت خود به سمت اصفهان حرکت نموده و با گردهمایی‌های مکرر در آنجا، به مذاکره و مباحثه برای حل اختلافات فراوان خود می‌پرداختند. اختلافات میان دو جناح حاکم بختیاری بر سر حکومت و بویژه دو منصب ایلخانی و ایل‌بیگی تا زمان به قدرت رسیدن رضاخان همچنان ادامه یافت. خوانین حتی با احساس خطر از جانب رضاخان، نتوانستند اختلافات خود را بر سر حکومت بختیاری حل نمایند. رضاخان نیز درست بر سر همین اختلافات دست گذاشت و با استفاده از آن و تشدید نمودن هر چه بیشتر آنها سرانجام در سال ۱۳۱۳ ش دو منصب ایلخانی و ایل‌بیگی بختیاری را برای همیشه لغو نموده و به جای آن فرمانداری دولتی را در بختیاری برقرار نمود. با سقوط رضاشاه و بازگشت مجدد فرزندان خوانین و یا خان‌های جوان به ایل و کسب قدرت مجدد، بار دیگر اختلافات دو جناح ایلخانی و حاجی‌ایلخانی بر سر حکومت بختیاری سر باز کرد. اختلافات و درگیری‌های میان ابوالقاسم خان بختیار فرزند امیرمفخم از جناح حاجی‌ایلخانی و مرتضی‌قلی خان صمصام و پسرانش از جناح ایلخانی نشان از تداوم اختلافات دو جناح بر سر حکومت بختیاری داشت. این اختلافات چنان شدت داشت که به هنگام کوچ ایل درخوزستان به درگیری‌ها و زد و خورد‌هایی میان طرفین در نزدیکی شهر ایذه انجامید.^{۷۹} به نوشته

نیکزاد حسینی پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه، همزمان در دهکرد یا شهرکرد فعلی دو مرکز حکومت در دو نقطه این شهر کوچک تأسیس گردید که یکی مرکز حکومت ابوالقاسم خان بختیاری و دیگری مقر حکومت جهانشاهخان صمصام بود که هر کدام دارای فراشان و ماموران خاص خود بودند.^{۸۰} بعدها در دهه چهل شمسی که تیموربختیار برادرزاده ابوالقاسم خان در عراق به فعالیت بر ضد محمدرضاشاه پهلوی مشغول بود او نیز توسط ساواک و با توطئه یکی از نزدیکان بختیاری خود بنام بهرام میربختیار ترور گردید.^{۸۱}

کشمکش بر سر بستگان و خویشاوندان

یکی دیگر از مسائلی که میان دو جناح حاکم بختیاری کشمکش بوجود می‌آورد، اختلاف آنها بر سر بستگان و خویشاوندان شان بوده است. هر کدام از طرفین دارای بستگانی از میان طوایف و تیره‌های مختلف بختیاری بودند. روابط بستگان و خوانین متقابل بوده است بدین گونه بستگان خوانین خود را کمک و حمایت می‌نمودند. و در عوض خوانین نیز طوایف و تیره‌های وابسته به خود را حمایت نموده و یا پاداش می‌دادند. سه جناح ایلخانی، حاجی ایلخانی و ایل بیگی هر کدام دارای وابستگان خاص خود بودند و آنها را به شدت حمایت می‌نمودند. هر جناح هوای بستگان خود را داشت و از اذیت و آزار و یا توهین و تحقیر جناحی دیگر نسبت به بستگان خود به شدت جلوگیری می‌نمود. در تاریخ بختیاری از آغاز تشکیل سه جناح تا به قدرت رسیدن رضاخان و تضعیف قدرت بختیاری‌ها، هر از چند گاهی بر سر حمایت بستگان میان خوانین جناح‌های حاکم کشمکش‌های بروز می‌کرد که گاهی حتی تا آستانه یک جنگ تمام عیار پیش می‌رفت. یکبار در سال ۱۳۱۸ ق بر اثر تحقیر و توهین اسفندیارخان سردار اسعد از جناح ایلخانی به خواجه امامقلی موگویی وابسته جناح حاجی ایلخانی و حبس او در چغاخور حاجی ایلخانی‌ها به خشم آمده و به مقابله با ایلخانی‌ها برخاستند اما در حالی که دو جناح نیروهای خود را جمع آوری نموده و آرایش نظامی می‌دادند با وساطت خیراندیشان میان آنها مصالحه برقرار گردید.^{۸۲}

با حذف جناح ایل بیگی از قدرت و ثروت بختیاری که مطابق قرارداد ۱۳۱۲ هـ ق صورت گرفت، خوانین دو جناح ایلخانی و حاجی ایلخانی کلیه طوایف و تیره‌های بختیاری اعم از هفت‌لنگ و چهارلنگ را میان خود تقسیم نمودند. کریمی به نقل از سخن دیگر می‌نویسد که در ایلات دنیا فقط یک مورد در ایران و در ایل بختیاری است و یک مورد هم در تونس دیده شده

که دو برادر تمام ایل را به دو قسمت مساوی تقسیم کرده اند.^{۸۳} از این پس هر طایفه یا تیره بختیاری به دو قسمت مساوی تقسیم گردید. یک قسمت سهم خانواده ایلخانی و وابسته به این خانواده و یک قسمت یا نصف دیگر سهم خانواده حاجی ایلخانی و وابسته به آن گردید.^{۸۴} با این تقسیم‌بندی در هر کدام از طوایف و تیره‌ها یک نوع دوگانگی در مقام کلانتری بوجود آمد. در رأس هر نصف طایفه یک کلانتر قرار گرفت که از طرف یکی از دو جناح - هر جناح کلانتر نصف طایفه سهم خود را- منصوب می‌گردید. بدین ترتیب با دو جناح شدن حکومت در بختیاری، کلیه طوایف و تیره و حتی اولادها به دو قسمت ایلخانی و حاجی ایلخانی تقسیم شدند که بر هر کدام کلانتری منصوب شده از جانب خوانین همان جناح امورات آن را اداره می‌کرد. علیرغم این تقسیمات که از سطح متوسط ایل یعنی طایفه که مرکز ثقل ایل نیز بود آغاز شده و تا پایین‌ترین سطوح یعنی کربو یا اولاد ادامه داشت، باز هم اختلافاتی در میان دو جناح حاکم، بر سر تقسیمات طوایف، تیره‌ها، تش‌ها و اولادهای وابسته خود وجود داشت که هر از چند گاهی منجر به کشمکش‌ها و درگیری میان دو جناح می‌گردید.

نتیجه

در طول تاریخ تفرقه و اختلاف بر سر قدرت و حکومت، همواره میان خوانین و خانواده‌های حاکم بر بختیاری وجود داشته و موجبات ضعف و اضمحلال قدرت آنها را فراهم آورده است. در این میان کشمکش‌ها و اختلاف در میان سه خانواده ی حکومت‌گر ایلخانی، حاجی ایلخانی و ایل‌بیگی بیش از پیش باعث سستی و فتور قدرت بختیاری در تاریخ قاجار و پهلوی گردیده است. در این پژوهش با استفاده از اسناد، مدارک و منابع تاریخی، چگونگی و کیفیت اختلاف میان خوانین بختیاری بر سر قدرت و ثروت ایل بختیاری بررسی گردیده است. این اختلافات که در سطح سه خانواده‌ی حکومت‌گر و در حقیقت در میان فرزندان سه برادر حاکم بر بختیاری بروز نموده بود بر سر مسائلی چون رقابت در حکومت بختیاری و بدست آوردن منصب ایلخانی و ایل‌بیگی بختیاری، خرید و یا تصرف املاک در داخل و یا خارج بختیاری، حمایت و طرفداری از مشروطیت یا استبداد و کسب مناصب وزارتی و حکومتی در خارج از بختیاری در روزگار پس از فتح تهران بوده است. نیروهای رقیب و مخالفان روند رو به گسترش قدرت بختیاری‌ها در کشور همچون شاه و مقامات دولت قاجار و پهلوی، ایلات رقیب و همسایه چون قشقایی‌ها، اعراب و

بویراحمدها به این تفرقه و اختلاف دامن زده و در راستای تضعیف درونی بختیاری سیاست خود را بر پایه‌ی تفرقه‌افکنی در میان خوانین و جناح‌های حاکم بر بختیاری قرار داده بودند. تفرقه و اختلاف در این سطح در میان بختیاری‌ها منجر به کشمکش‌ها و درگیری‌های شدید در میان آنها گردید و در نهایت تضعیف و اضمحلال قدرت خوانین حاکم بختیاری را در دوره پهلوی به دنبال داشت.

پی‌نوشت

- ۱- بی‌بی مریم بختیاری، خاطرات سردار مریم بختیاری، تهران، آذران، ۱۳۸۲، صص ۲۹-۲۷.
- ۲- سردار ظفر، خسروخان، یادداشت‌ها و خاطرات سردار ظفر بختیاری، تهران، یساولی (فرهنگسرا)، ۱۳۶۱، ص ۱۹۷.
- ۳- بی‌بی مریم، ص ۲۸.
- ۴- نجم‌الملک، عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۰.
- ۵- عکاشه، اسکندرخان، تاریخ ایل بختیاری در آئینه تاریخ، ترجمه‌ی مهرباب امیری، تهران، آذران، ۱۳۷۵، ص ۱۶۲.
- ۶- گارثویت، جن‌راف، بختیاری در آئینه تاریخ، ترجمه مهرباب امیری، انتشارات آذران، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵.
- ۷- بی‌بی مریم، صص ۲۹، ۳۰.
- ۸- چرچیل، جورج، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه‌ی غلامحسین میرزا صالح، تهران، زرین، ۱۳۶۹، ص ۷۹.
- ۹- سردار ظفر، ص ۱۹۴.
- ۱۰- عکاشه، ص ۲۱۱.
- ۱۱- سند شماره ۵/۳۲۷/۱-۲۹۶، نامه‌ی امین‌السلطان به حشمت‌الدوله میرزا درباره‌ی اذیت و آزار نمودن پسران ایلخانی به دستور ظل‌السلطان در تاریخ ۱۰ محرم ۱۳۱۱، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۱۲- سردار ظفر، ص ۲۱۳.

- ۱۳- همان، ص ۲۶۴ .
- ۱۴- نظام السلطنه، حسینقلی خان، خاطرات و اسناد، ج ۱، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۱۰۰.
- ۱۵- سردارظفر، صص ۲۳۶-۲۳۵ .
- ۱۶- همان، ص ۲۲۱.
- ۱۷- اوژن بختیاری، ابوالفتح، تاریخ بختیاری، ج ۳، تهران، وحید، ۱۳۶۴، ص ۲۲۶.
- ۱۸- گارثویت، جنراف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه‌ی مه‌راب امیری، تهران، سهند، ۱۳۷۳، ص ۲۸۳.
- ۱۹- سردارظفر، ص ۲۶۴ .
- ۲۰- بی‌بی مریم، ص ۹۶.
- ۲۱- سردارظفر، ص ۲۰۰.
- ۲۲- همان، ص ۲۵۳.
- ۲۳- همان، ص ۲۶۳.
- ۲۴- همان، ص ۲۳۹.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- همان، ص ۲۶۵.
- ۲۷- سند شماره ۱۰۰۱/۱۸، اسناد خاندان بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۲۸- سند شماره ۱۰۰۱/۱، اسناد خاندان بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۲۹- مکین‌روز، الیزابت، با من به سرزمین بختیاری بیائید، ترجمه‌ی مه‌راب امیری، تهران، آنزان - سهند، ۱۳۷۳، ص ۲۲۸.
- ۳۰- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت، ج ۴ و ۵، تهران، علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۱۳۱۳.
- ۳۱- میرزایی، غلامرضا، بختیاری‌ها و قاجاریه، شهرکرد، ایل، ۱۳۷۳، ص ۲۴۹.
- ۳۲- بی‌بی مریم، ص ۱۸۰.
- ۳۳- همان.
- ۳۴- میرزایی، ص ۲۴۸.
- ۳۵- سند شماره ۱۰۰۱/۲، اسناد خاندان بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- ۳۶- میرزایی، ص ۲۵۳.
- ۳۷- اوژن بختیاری، ص ۱۷۹.

- ۳۸- دانشور علوی، نورالله، جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری، تهران، آذران، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۴۳
- ۳۹- مکین روز، ص ۴۷
- ۴۰- دانشور علوی، ص ۴۴
- ۴۱- اوژن بختیاری، ص ۲۰۳
- ۴۲- همان، ۲۰۴
- ۴۳- ملک‌زاده، ص ۱۰۹۴
- ۴۴- اصل این سند در آرشیو خانوادگی خانم زهرا بختیار دختر سعیدخان و نوهی غلامحسین‌خان سردارمحتشم قرار دارد.
- ۴۵- همان سند.
- ۴۶- شریف کاشانی، محمد مهدی، واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۳۰۴
- ۴۷- اصل این سند نیز در آرشیو خانوادگی خانم زهرا بختیار قرار دارد.
- ۴۸- همان سند.
- ۴۹- سردار اسعد، علیقلی‌خان، سپهر، عبدالحسین، تاریخ بختیاری، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶، ص ۱۸۰
- ۵۰- قائم‌مقامی، جهانگیر، اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران (نامه‌های ظهیر الدوله)، تهران، طهوری، ۱۳۴۸، ص ۱۰۶
- ۵۱- تفرشی حسینی، احمد، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۲۰۴
- ۵۲- قائم‌مقامی، ص ۱۱۸
- ۵۳- سند شماره ۱۰۰۳/۵۷، تلگراف سردار اسعد از تهران به صمصام‌السلطنه در اصفهان، اسناد خاندان بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۵۴- سند شماره ۱۰۰۳/۵۶، تلگراف امیرمفخم به سردار محتشم، اسناد خاندان بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۵۵- عکاشه، ص ۶۰۰
- ۵۶- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۳، تهران، عطار - فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۷۱، ص ۱۳۵
- ۵۷- همان، ص ۲۳۰
- ۵۸- همان، ص ۲۳۰

- ۵۹- همان، ص ۲۰۱.
- ۶۰- کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۱، ص ۱۳۲.
- ۶۱- دولت آبادی، ص ۱۳۹؛ کسروی، ص ۱۲۹.
- ۶۲- نیکزاد امیرحسینی، کریم، شناخت سرزمین بختیاری، اصفهان، نشاط، ۱۳۵۴، ص ۲۵۴.
- ۶۳- مکین روز، ص ۵۳.
- ۶۴- همان.
- ۶۵- ملکزاده، ج ۶ و ۷، ص ۱۳۹۹.
- ۶۶- خاطرات حکومت اصفهان و سفر فرنگ سردارظفر بختیاری، به کوشش سیروس سعدوندیان، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، موسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی، کتاب پنجم، زمستان ۱۳۷۲، ص ۱۸۸.
۶۷. Iran political Diaries ۱۸۸۱-۱۹۶۵, Robert jarman, uk, Archive Edition limited, V. ۴, ۱۹۹۷. p. ۳۷۲.
- ۶۸- عکاشه، ص ۶۱۷.
- ۶۹- سند شماره ۱۰۰۳/۳، قرارداد پسران ایلیخانی بختیاری و آقانو‌الله نجفی اصفهانی در ۹ رمضان ۱۳۲۸، اسناد خاندان بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۷۰- همان.
- ۷۱- خاطرات حکومت اصفهان و سفر فرنگ سردار ظفر بختیاری، ص ۱۹۱.
- ۷۲- همان.
- ۷۳- سردار بهادر، جعفرقلی خان، خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۴۰-۴۱.
- ۷۴- سند شماره ۱۰۰۱/۱۱، قرارداد میان سردار محتشم و سردار ظفر در ۲۸ ذی‌عده ۱۳۳۸، اسناد خاندان بختیاری، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۷۵- عکاشه، ص ۵۴۰.
- ۷۶- سند شماره ۱۰۰۱/۹، تعهدنامه‌ی سردار محتشم و سردار جنگ به سردار ظفر ایلیخانی بختیاری در ربیع الثانی ۱۳۳۷، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی ایران.
- ۷۷- گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۳۴۵.
- ۷۸- Iran political Diaries, V. ۵, pp. ۶۸, ۷۷.
- ۷۹- نیکزاد امیرحسینی، ص ۲۹۵.
- ۸۰- همان.

- ۸۱- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، ج ۳، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۴۱۷،
- ۸۲- عکاشه، صص ۴۹۵-۴۹۴،
- ۸۳- کریمی، اصغر، سفر به دیار بختیاری، تهران، فرهنگسرا، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳،
- ۸۴- سردارظفر، ص ۱۶۸،
- ۸۵- کریمی، صص ۸۴ و ۱۲.